

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۵

۲ خرداد ۱۳۶۱

باز هم محافلی
شوروی را مطرح
می کنند
تا آمریکا منسی شود



- نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران به مقامات مسئول جمهوری اسلامی ایران ، از روی یکی از عناصر مهم توطئه در حال تدارک آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران ، پرده برمی دارد ۵
- واقعیات باردیگر ناپیدمی کنند که نمی توان با کشورهای نظیر ترکیه و پاکستان مناسبات "مودت آمیز" داشت ۱۲
- هنوز هم برخی ها شوروی را مطرح می کنند ، تا آمریکا منسی شود ۱۶
- ضوابط انتخاب مسئولین درست نیست ۲۱
- بحران عمومی سرمایه داری تشدید می شود ۲۶
- شعار "بازار مشترک اسلامی" واقع بینانه نیست ۳۶
- مابا خود کفایی منطقی ، معقول ونسبی بر پایه تامین عدالت اجتماعی موافقیم ۴۲

www.iran-archive.com



حزب توده ایران ، خیابان ۱۶ آذر ، شماره ۶۸

نورالدین کیانوری

پروش و پاسخ ، ۲ خرداد ۱۳۶۱

چاپ اول ، خرداد ۱۳۶۱

تیراژ : ۱۵۰۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است

این هفته مسائل گوناگون و بسیار با اهمیت و بعضی رویدادهای پرسرو
صدامورد سؤال قرار گرفته است، و من سعی می‌کنم که درباره این مسائل،
نظریات خودمان را در اختیار رفقا و دوستان قرار دهم. ولی قبل از این
که وارد اصل جریان پاسخ به پرسش‌ها بشوم، نامه‌ای همراه با یک شعر
فوق‌العاده جالب از سیاوش کسرائی به من رسیده، که عین آن را برای
اطلاع همه دوستان می‌خوانم:

"آقای دکتر کیانوری، شعری را که به پیوست این نامه ملاحظه
می‌کنید، برای انتشار به روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و جمهوری
اسلامی فرستادم، که تا امروز هیچ‌کدام مبادرت به چاپ آن نکرده‌اند.
ارسال این شعر برای مطبوعات صبح و عصر، در پیروی از خواست
حجت‌الاسلام خامنه‌ای ریاست جمهور محترم بوده‌است، که چندی پیش
ضمن سخنرانی در موضوعات دیگر، از جمله گلایه‌ای نیز از کم‌کاری
شاعران به عمل آورده، خواستار همکاری بیشتر آنان گردیدند و اگرچه
شخص من به‌گواهی کتب و اشعار منتشره‌ام، نمی‌توانست مورد خطاب
ایشان بوده باشد، و باز اگرچه می‌دانستم که از آن طرف راهی نیست،
ولی باز به حکم وظیفه وفاداری به آن‌چه برایم عزیز و گرامی بوده‌است و
به مصداق:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند هر چه توانی ولی، ای دل بکوش.
این شعر فراهم آمده را برای درج به روزنامه‌های فوق‌الذکر فرستادم.

چنان که می بینید ، شعر تنها در ستایش به خاک افتادگان راه آرمان های انقلاب است ، لذا می خواهم که چنان چه شما هم ، چون من ، انتشار آن را ضرور می دانید ، به هر ترتیب که مصلحت است ، این شعر را به جای تسکین و تسلیتی پیشکش مردم ایران کنیم . با سپاسگزاری - سیاوش کسرایی "

با کمال تأسف همه امکانات ما را ، از روزنامه و هفته نامه و ماهنامه ، از ما گرفته اند و ما نمی توانیم این شعر و اشعار نظیر را در انتشارات وسیع منظم خودمان در اختیار مردم انقلابی ایران بگذاریم . برای این که این شعر بسیار زیبا را به اطلاع شنوندگان و دوستان شعر و هنر برسانم ، تنها امکان همین پرسش و پاسخ است و به همین جهت من عین شعر را ، که دوست عزیز ما سیاوش کسرایی برای ما فرستاده است ، می خوانم :

یاد جاودان

می آفتی و وطن

می ایستد بیجا .

می خوابی و شقایق

بیدار می شود .

با گام های نُست که جغرافی بهار
می گسترد به دشت و دمن فرش ارغوان .

بر بام و در توئی

بر هر گذر توئی که ز انبوه لاله ها

لیخند می زنی

شمع یگانه ای

گر با هزار جلوه تو در خاطر منی .

شبا ، تمام شب

خورشید نیست این که می افروزد

تنها توئی گداخته در کوجه سار شب

آری چراغ نُست که می سوزد .

ما بر سپاه مرگ گذر می کنیم ، وای

ما بر نگاه مرگ نظرمی کنیم ، وای .

اما تو مرگ را
تاپشت مرزهای وطن راندى
آرى تو اى جوانى بى حجله
عشق را
برتارک زمان
همچون نگین سرخ
نشاندى.

درواه اين بهار تو همراه با منى
برخاک و خون توئى که چنين عطر مى زنى
من با دهان تست که گلبانگ عشق را
آواز مى کنم
باواژه های تست که اين شعر سبز را
آغاز مى کنم .

همراه با منى
اى ياد جاودان !
چون روح انقلاب
در جان من بمان !

۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۱
سیاوش کسرائی

نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران به
مقامات مسئول جمهوری اسلامی ایران ، از روی یکی
از عناصرمهم توطئه در حال تدارک آمریکا علیه انقلاب
و جمهوری اسلامی ایران ، پرد مبرمی دارد

چیزی که در این هفته ، البته از نظر ما ، دارای اهمیت است و دوستان
ما تا وقتی که این نوار به آن ها برسد ، یا حداکثر تا وقتی که چاپ شده این
"پرسش و پاسخ" بدستشان برسد ، حتما از آن اطلاع پیدا کرده اند ، نامه
سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران به مقامات مسئول جمهوری اسلامی
ایران است .

همانطور که می‌دانید، در چندماه اخیر، همزمان با تدارک توطئه‌ها^۶ خائنانه قطب‌زاده و دستیارانش، به‌عنوان یکی از عناصر و اجزای بسیار با اهمیت توطئه هشتم امپریالیسم آمریکا برای براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، از هرسو فشارهای غیرقانونی به حزب توده ایران فزونی پیدا کرد. رهبری این جریان را بویژه مسئولانی در وزارت آموزش و پرورش، وزارت کار و عناصری در جامعه روحانیت، از قماش روحانی و دیگران، و کشمیری‌هایی که خود را در نهادهای انقلابی جا زده‌اند و هنوز هم پست‌های حساسی را در دست دارند، و در همه‌جا زیر پوشش "حجتیه" یا پوشش‌های دیگر قشری مذهبی، فعالانه به عهده دارند. حزب توده ایران به‌خوبی می‌داند که این جنجال توده‌ستیزی، فدائی ستیزی و شوروی‌ستیزی بخشی از نقشه عظیم جبهه ضدانقلاب علیه انقلاب ایران است. ما از همان آغاز انقلاب تاکنون، به‌اندازه‌کافی این توطئه را افشا کرده‌ایم و چهره کریه بسیاری از گردانندگان این سیاست را، که بنی‌صدر و قطب‌زاده نمونه‌های کاملاً مشخص و بارز آن هستند، نشان داده‌ایم. جبهه ضد انقلاب حزب توده ایران را می‌گوید. پیروان خط‌امام را هم توده‌های معرفی می‌کند. هدف جبهه ضدانقلاب از این دو نقشه این است که زمینه را برای پیشرفت اقدامات براندازی امثال قطب‌زاده‌ها هموار کند.

کمیته مرکزی حزب توده ایران در این نامه سرگشاده خود به مقامات مسئول جمهوری اسلامی ایران، یعنی ریاست جمهوری، ریاست مجلس شورای اسلامی، رئیس دیوان عالی کشور، نخست‌وزیر، دادستان کل کشور، سرپرست کمیته‌های انقلاب و دادستان کل انقلاب، این توطئه را فاش ساخته و یادآور شده است که این موج توده‌ستیزی، فدائی ستیزی و شوروی‌ستیزی تنها برای آن است که در درون کشور ضدانقلاب و توطئه‌گران و در صحنه جهانی امپریالیسم آمریکا، اسرائیل و ارتجاع منطقه فراموش شوند.

کمیته مرکزی حزب توده ایران در این نامه از دسیسه‌ها و توطئه‌ها در زمینه پرونده‌سازی علیه حزب ما به‌دست کشمیری‌ها و ساواکی‌های سابق، که در دستگاه رخنه کرده و یا پذیرفته شده‌اند، پرده برداشته و با شواهد تاریخی نشان داده است که این توطئه عوامل استعمار نه تازه است نه ابتکاری. در تاریخ مبارزه خلق‌ها از این دسیسه‌ها برای پرونده‌سازی علیه نیروهای انقلابی، نیروهای راستین مبارز در راه خواست‌های توده‌های محروم بسیار زیاد است. به‌ما تهمت می‌زنند که به‌بیگانه‌وابسته‌ایم. به‌ما تهمت می‌زنند که از بیگانه کمک مالی می‌گیریم. به‌ما تهمت می‌زنند که درصدد تدارک جنگ مسلحانه هستیم. به‌ما تهمت می‌زنند که با دورویی و

فرصت طلبی می‌خواهیم سیاست خودمان را به پیش ببریم. ما به این افتراها در این نامه سرگشاده، کوتاه و روشن، پاسخ داده‌ایم و گفته‌ایم که علت این کارزار فراگیر توده‌ستیزی تنها این است که ما صادقانه از سمت‌گیری ضد امپریالیستی و مردمی خط امام خمینی پشتیبانی کرده‌ایم، به‌علت آن است که نقش بسزایی در خنثی ساختن توطئه‌های بی‌دری امپریالیسم و ضد انقلاب داشته‌ایم؛ به‌علت آنست که از حقوق زحمتکشان محروم پیگیرانه دفاع می‌کنیم؛ به‌علت آنست که دوستان و دشمنان انقلاب رادردرون جامعه ایران و در صحنه جهانی درست شناخته‌ایم و با پیگیری معرفی کرده‌ایم. اینهاست علت‌های اساسی تبلیغات کین‌توزانه علیه ما. بی‌جهت نیست که رادیوهای امپریالیستی اینطور کین‌توزانه علیه حزب ما تبلیغ می‌کنند و خواستار ریشه‌کن ساختن حزب توده ایران‌اند. بی‌جهت نیست که نخست‌وزیر ترکیه به وزیر پست و تلگراف ایران توصیه می‌کند که حزب توده ایران را ریشه‌کن کنید. بی‌جهت نیست که نابود کردن حزب توده ایران یکی از اولین و مبرم‌ترین ماده برنامه همه کودتاهای امپریالیستی ضدانقلاب ایران و منجمله کودتای قطب‌زاده - شریعتمداری بوده‌است.

این سؤال مطرح می‌شود که چرا در نقشه همه این کودتاهای، قبل از هر نیروی دیگری، سرکوب حزب توده ایران قرار دارد؟ چه ارتباطی بین آن‌ها، که با تمام قوا الان گوش می‌کنند حزب توده ایران را سرکوب کنند، با این کودتاهای وجود دارد؟ این را با ایستی مقامات مشغول مطالعه کنند و پاسخ را به تاریخ ایران بدهند. ما اطمینان داریم که تاریخ آینده ایران داغ ننگ برپیشانی قطب‌زاده‌های افشاننده، که این جریان را هم امروز رهبری می‌کنند، خواهد زد، همان‌طوری که بر پیشانی بسیار فریبنده بسیاری در تاریخ چهل سال گذشته میهن ما زده‌است.

در ارتباط با نامه سرگشاده کمیته مرکزی، چون صحبتی از کودتای دو مرحله‌ای قطب‌زاده شده، جالب است که بعضی از مطالب را بحث کنیم: چنانکه حجت‌الاسلام ری شهری حاکم شرع ارتش در توضیحات خود گفتند، کودتای قطب‌زاده قرار بوده یک کودتای دو مرحله‌ای باشد، که مرحله اولش عبارت بوده است از، از بین بردن امام خمینی و نزدیکانشان و شورای عالی دفاع. مرحله دوم عبارت از این بوده که این کشتار را به نیروهای راستین پشتیبان امام خمینی، یعنی نزدیک‌ترین پیروان امام، مثل دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، پاسداران پیرو امام خمینی، روحانیون مبارز پیرو امام خمینی و همچنین حزب توده ایران و فدائیان خلق (اکثریت) نسبت دهند و اینطور وانمود کنند که این کار به دست "کمونیسم بین‌المللی" و "روسها" انجام گرفته‌است و بعد حمام خونی برپا کنند زیرا

پوشش خونخواهی و هواداری از امام خمینی. این نقشه البته نو نیست. مدت‌ها پیش، در پوشش دیگری غیر از قطب‌زاده، نقشه‌ای از طرف آمریکا - هاترچ شده بود برای اساس، که در دوران اول هیچ‌یک از چهره‌های شناخته‌شده ضدانقلابی و لیبرال دخالت داده نشود و اجراکننده افسر جوانی باشد با قیافه ناشناخته. ما این نقشه را در موقع خود، که شاید یک سال و نیم پیش باشد، به اطلاع مقامات حاکمه ایران رساندیم. نام این نقشه را هم آمریکایی‌ها "آلترناتیو قذافی" گذاشته بودند، منتهی نه قذافی اصیل، بلکه یک قذافی از قماش ژنرال ضیاءالحق و ژنرال اورن و دریادار مدنی و ژنرال جم و امثال آن‌ها. این نقشه در ایران، باز هم نقشه ابتکاری نیست، برای این‌که این یکی از نقشه‌های سنتی امپریالیسم و ارتجاع است، که در نقاط مختلفی پیاده کرده‌است. مثلاً در کنگو، پانزیس لومومبا با همین کودتای دو مرحله‌ای نابود شد و رژیم دست‌نشانده آقای موبوتو در زئیر برقرار شد. با آن وجهه فوق‌العاده عالی ملی، که لومومبا در داخل کشور و در تمام آفریقا داشت، اگر می‌خواستند لومومبا را برکنار کنند و یک حکومت با قیافه کاملاً ارتجاعی روی کار بیاورند، به ضررشان تمام می‌شد. لذا اینطور نقشه کشیدند که: اول به دست "کازاوبو" لومومبا را گرفتند و به آن شکل فجیع از بین بردند. بعد موبوتو "کازاوبو" را برکنار کرد و به نام خونخواهی لومومبا - لومومبا را قهرمان ملی اعلام کرد و دستور داد مجسمه او را درست کردند - حکومت سازمان سیای آمریکا را برقرار کرد و به نام هواداری از لومومبا، همه هواداران لومومبا را تا نفر آخر نابود کرد.

نباید تصور کرد که این نقشه به کلی دور انداخته شده است. این نقشه، یکی از نقشه‌های کلاسیک امپریالیسم است و در "سیا" و "موساد" و سایر سازمان‌های امپریالیستی جای خیلی وزینی هم دارد و همیشه به عنوان یکی از امکانات مورد بررسی قرار می‌گیرد، تا در شرایط مشخص بتوانند آن را عملی کنند.

در ارتباط با این توطئه‌های آمریکا من بی‌فایده ندیدم، که بعضی از نکات را، که در روزنامه‌های ایران هم چاپ شده - و کسی نمی‌تواند بگوید که ما این‌ها را از خودمان درآورده‌ایم - در مورد مبارزه امپریالیسم آمریکا با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، با رهبران جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، به‌خاطر دوستان بیاورم.

همانطور که من یکی‌دوبار دیگر هم یادآوری کرده‌ام، در کتاب "چهره‌های سیا"، که اخیراً چاپ شده و همچنین در "اعترافات تکانه‌دهنده

یک‌مامور سابق سیا"، که در پاورقی روزنامه جمهوری اسلامی درج می‌شود، مطالب فوق‌العاده آموزنده‌ای هست، و من تأسف می‌خورم که چطور خود گردانندگان روزنامه جمهوری اسلامی، این چیزها را نمی‌خوانند و گاهی اوقات در دام این‌گونه توطئه‌های امپریالیسم خبری می‌افتند.

من توجه رفا را به تکه‌ای از کتاب "چهره‌های سیا" جلب می‌کنم. در صفحه ۴۲۵، فصل نهم، درباره کودتاهاى مختلف و درباره کشتن رهبران جنبش‌های انقلابی، "لئونارد موسلی" می‌نویسد:

"در داخل سیا همه می‌دانستند که نفرت فوستر دالس نسبت به سوکارنو بسیار عمیق بود. هیچ اشکالی نمی‌دید که دولت او را سرنگون سازد. قبل از این‌که سفیر جدید آمریکا در اندونزی، یعنی "هوک اسکومینگ‌جونپور" مشغول کار شود، فوستر دالس او را نزد خود پذیرفته و به وی چنین اظهار داشته بود: "هوک"، من روی منطقی بودن شما حساب می‌کنم. سیاست ما بطور کلی این است که خود را در یک سیاست حفظ وحدت اندونزی به صورت برگشت‌ناپذیر درگیر نکنید. مسئله مهم اینست: ما در صورتی به اندونزی کمک می‌کنیم که این کشور به ما اجازه دهد تا در برابر کمونیست‌ها مقاومت نمائیم. ولی حفظ وحدت یک کشور ممکن است خطراتی نیز در پی داشته باشد. حالا برای این‌که متوجه شوید که من در سرچه‌چیزی را می‌پروانم، مطلبی را به شما می‌گویم که نوشتنی نیست و یا شاید شما در محل به نتیجه دیگری برسید. ولی در مورد آن چه که به من مربوط می‌شود، من چنین احساس می‌کنم، اگر قرار باشد بین یک اندونزی با حفظ تمامیت ارضی، ولی در حال چرخش به سمت کمونیسم، و تقسیم جغرافیایی این کشور یک راه را انتخاب بکنیم، من راه حل دوم را انتخاب می‌کنم، زیرا به این ترتیب ایالات متحده تکیه‌گاهی پیدا می‌کند، که بوسیله آن بهتر قادر به از بین بردن کمونیسم در این‌جا و آن‌جا خواهد بود، و پس از آن اگر خواست آن‌ها ایجاب کند، می‌توان دوباره به تشکیل یک اندونزی یک‌دست پرداخت."

توجه به این نظریات دالس تمام سیاست آمریکا را در سال‌های اخیر نسبت به انقلاب ایران، با تمام جزئیاتش، روشن می‌کند. هدف تجاوز به جنوب ایران عبارت بود از: متهم کردن رهبران پیرو خط امام به کمونیست‌بودن و ایجاد حکومت "ایران آزاد"، ایجاد حکومت بختیار و غیره در خوزستان. تمام هدف سیاست آمریکا دقیقاً همان مانده است که فوستر دالس، یعنی پایه‌گذار سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ، معین کرده است، فقط اسامی عوض شده است. در صفحه ۴۲۸ همان

کتاب باز گفته می شود :

"پاورز می نویسد: جان فوستر دالس حالت تحقیر خود را در مورد آنهایی که رهبران ناسیونالیست غیرمسئول می نامید، علنا ابراز می داشت. سوکارنو فقط یکی از این گونه افراد بی شمار بود. ناصر نیز نمونه دیگری بود. نهرو، قوام نکرومه و و نیز از این قبیل بودند. در محافل خصوصی دالس قاطعانه اعلام می کرد که به سوکارنو خواهد فهماند که بدبازی گرفتن ایالات متحده بدون تنبیه نمی ماند."

دوستان نگاه کنید! تمام این سیاست عینا در کشورهای گوناگون عملی شده: تجزیه کره، تجزیه ویتنام، تلاش برای تجزیه ایران و کامبوج، تجزیه کنگو اول به صورت ایالت جنوبی، که به دست "گازاوبو" و "جومبه" انجام گرفت. و بعد باز تحقق وحدت کنگو، منتهی تحت رهبری آقای موبوتو! عین این نقشه در این کشورها پیاده شده. در کره تجزیه باقی مانده. در ویتنام با شکست تاریخی روبرو شده. در ایران هنوز در جریان است. در کامبوج با تمام قوا در جریان است. آمریکا در آنجا هنوز گروه های فراری را تقویت می کند. همانطور که بختیار و اویسی و آریانا و مدنی و تمام این آشغال های تاریخ ایران را تقویت می کند، در کامبوج هم از جنایتکاران کامبوجی حمایت می کند.

در اینجا بایستی بگوئیم که قابل تأسف است که دولت انقلابی ضد آمریکایی ایران دولت انقلابی کامبوج را، که توانسته است خودش را از بوغ اسارت امپریالیسم آمریکا و همدستش چین آزاد کند، هنوز برسمیت نشناخته و در این مورد هنوز در مجامع بین المللی در جهت امپریالیسم آمریکا، چین و سایر کشورهای امپریالیستی قرار می گیرد.

در صفحه ۴۲۴ همان کتاب باز نوشته شده است:

"همچنین به استناد منابع مطمئن اینک می دانیم، خصوصا از زمانی که جان استوک نیز در سال ۱۹۷۸ صحت این مسئله را تأیید نمود، که برپا کننده کودتای سال ۱۹۶۶، که به سرنگونی قوام نکرومه انجامید، همان سیا بوده است."

حالا یک نگاهی بکنیم به تمام کودتاهای "سیا" بعد از جنگ: کودتای گواتمالا و سرنگونی حکومت دکتر آرنس؛ کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق، کودتای کنگو و سرنگونی حکومت لوموبا، کودتای اندونزی و سرنگونی حکومت دکتر سوکارنو، کودتای غنا و سرنگونی حکومت قوام نکرومه؛ کودتای برزیل و سرنگونی حکومت گولارد؛ کودتای کلمبیا؛ کودتای شیلی و سرنگونی و قتل دکتر آلنده، کودتای آرژانتین و سرنگونی حکومت

پرونیستها، کودتای سرهنگ‌ها در یونان؛ کودتای نظامی آقای ضیاءالحق در پاکستان و سرنگونی و قتل ذوالفقار علی‌بوٹو. کودتای نظامی ترکیه و سرنگونی دولت انتخابی مردم؛ مرگ مشکوک ناصر؛ ده‌ها توطئه برای قتل فیدل کاسترو، مرگ مشکوک حتی روزولت، قتل جان‌کندی، قتل رابرت کندی و قتل مارتین لوتر کینگ، توطئه کودتایی و مسخ انقلاب در ایران، که اقلا هشتای آن‌را ما تا حالا حساب کرده‌ایم، نهمیش هم الان در جریان است، مسخ جنبش‌های رهایی‌بخش از راه خریدن و فاسد کردن گردانندگان‌شان مثل سادات در مصر، نمیری در سودان؛ زیادباره در سومالی؛ توطئه دولت لیبرال گام‌به‌گام در ایران؛ توطئه بنی‌صدر و قطب‌زاده؛ همه اینها جزیی از سیاست آمریکا بوده است، و سمت‌گیری همه‌این‌ها هم عبارت بوده‌است از کمونیسم‌ستیزی، دشمنی با استقلال ملی این‌کشورها، آزادی - ستیزی، اصلاحات ستیزی و ادامه وابستگی. اینهاست نمونه‌هایی از آن‌چه که پیش‌آمده. حالا در مورد لومومبا بخصوص جمله جالبی در همین کتاب در صفحه ۴۸۲-۴۸۱ هست، که می‌گوید:

"با این وصف پاورز بخوبی نشان می‌دهد که دولن تا چه اندازه در مسئله لومومبا دخالت داشته است. در واقع او چگونگی عزیمت سیدنی گودلیب به کنگوی بلژیک را در سپتامبر ۱۹۶۰ گزارش می‌دهد. طبق گفته او گودلیب سموم بسیار قوی بیولوژیکی با موافقت لازم برای استفاده از این سموم را همراه خود داشته‌است. این سموم یکی از امراض زیر را منتقل می‌کرد: مرض خرگوش صحرائی، بروسلوزه یا تب مالت یا مرض‌های دیگر. پاورز می‌گوید پس از رسیدن به مقصد او شخصا همه این وسایل را به ایستگاه سیا در لئوپولدویل، که رئیس آن لورنس دولن دستور قتل لومومبارا دریافت نموده بود، حمل نمود".

ببینید چه شیوه‌هایی هست! حتی متخصص علمی می‌فرستند، شیمیست و بیولوژیست می‌فرستند، با اسم‌هایی که امراض مختلفی ایجاد کند و در عرض چندماه یک رهبر را بکشد! این‌ها شیوه‌هایی است که "سیا" برای از بین بردن رهبران مترقی، رهبران ضدامپریالیست بکار می‌برد. فیلیپ‌اکی، نویسنده کتاب "اعترافات تکان‌دهنده یک مامور سابق سیا" درباره مامورین سیا، امثال قطب‌زاده و بنی‌صدر و غیره اینطور می‌نویسد:

"سر رئیس‌جمهور مکزیک از عوامل سیا بودند!"

درباره ارتباط مستقیم کسانی مانند سادات، نمیری، حسین‌شاه اردن، حسن شاه مراکش، موبوتو جلاو زئیر نیز عینا همین مطالب را می‌نویسد. حسین اردنی از سال ۱۹۵۷، یعنی از زمان آیزنهاور، حقوق‌بگیر سازمان

"سیا" بوده است. او در آن موقع ۲۱ ساله بود. موبوتوا از سال ۱۹۶۳ عامل مزدبگیر "سیا" بوده است.

اعتراف جالب دیگری در صفحه ۴۸۲ کتاب "چهره‌های سیا" هست. گفته می‌شود که بدون شک کسانی مانند چه‌گوارا بوسیله دشمنان بولیوایش، قاسم توسط دشمنان عراقیش و حتی دیم بوسیله دشمنان ویتنام جنوبیش ویا تروخیلو توسط دشمنان دومینیک‌اش، لومومبا هم بوسیله دشمنان کنگویش کشته نشده‌اند. یعنی همه این‌ها راکه کشته؟ "سازمان سیا" آمریکا! یعنی همه آن افراد آلت "سیا" بوده‌اند. یعنی کسانی که چه‌گوارا را کشتند، کسانی که قاسم را کشتند، کسانی که نگودین دیم را در ویتنام جنوبی کشتند، کسانی که تروخیلو را در دومینیک کشتند، همان‌هایی بودند که لومومبا را در کنگو کشتند، یعنی سازمان "سیا"!

به نظر ما مطالعه این‌ها کمک می‌کند که ما نقشه‌های آمریکا را، که یکی از آن‌ها همین نقشه فوق‌العاده موزیانه برگرداندن سمت‌گیری اصلی انقلاب ایران، چه در زمینه سیاست داخلی و چه در زمینه سیاست خارجی است، بهتر بفهمیم.

واقعیات بار دیگر تایید می‌کنند که نمی‌توان با کشور-
هایی نظیر ترکیه و پاکستان مناسبات "مودت‌آمیز"
داشت

در دنبال پاسخ به پرسش‌های قبلی در مورد ترکیه و پاکستان و نمونه‌های دیگری از این قبیل، ما بطور کلی درباره دوستان و دشمنان واقعی انقلاب صحبت کردیم و ماهیت این دوستان و دشمنان را نشان دادیم. اخیراً چند خبر در روزنامه‌های جمهوری اسلامی، صبح‌آزادگان و غیره منتشر شد، که اهمیت زیادی دارد و مطالعه آن‌ها برای دولتمردان ما، که مسلماً وقت این‌که اخبار را بخوانند و از آن‌ها نتیجه‌گیری لازم را بکنند، ندارند، بدنیت. در عین حال این اخبار، در تایید نظریاتی که تا به حال حزب توده ایران داده است، می‌تواند شواهد بسیار خوبی باشد. اولین خبر درباره مسافرت ژنرال هیگ به ترکیه است در همین روزهای اخیر، که بدون تردید در ارتباط است با فشارهایی که آمریکا کوشش می‌کند علیه ایران در خلیج فارس و علیه سوریه و نیروهای فلسطین در لبنان وارد کند. جمهوری اسلامی مورخ ۶۱/۲/۲۵ این خبر را از قول خبرگزاری‌های خارجی نقل کرده است:

"ژنرال هیگ امروز ترکیه را ترک می‌کند. طرح‌های آمریکا برای ایجاد پایگاه‌های تازه در شرق ترکیه. بنوشته مجله "نیواستیتسمن" چاپ لندن، آمریکا در صدد ایجاد پایگاه‌های تازه و یک مقر فرماندهی منطقه‌ای برای نیروهای واکنش سریع در شرق ترکیه است. این مجله اقدام فوق رابخشی از یک سری طرح‌های مشترک نظامی آمریکا و ترکیه، که ممکن است موازنه نیروها را در منطقه برهم زند، دانسته است. آمریکا هم اینک نیز از یک حضور وسیع نظامی در شرق ترکیه برخوردار است و عملیات ساختمانی زوی باند فرودگاه‌ها و پادگان‌های "دیاریکر" و "اینسبرلیک" جریان دارد. عملیات ساختمانی نیز هم‌اکنون در... (شهری است. این درست خوانده نمی‌شود) و "وان" بطور مخفیانه جریان دارد، که مقامات ترکیه قبل از گفتگوها خاطر نشان کردند، که آن‌ها انتظار دارند گفتگوها در مورد مسائلی از قبیل افزایش کمک‌های نظامی آمریکا به ترکیه، آینده جناح جنوب شرقی ناتو، آینده سیاسی ترکیه، وضعیت خاورمیانه و اقدامات آمریکا و ترکیه در مناقشات اعراب و اسرائیل، نیروهای واکنش سریع و تهیه امکانات برای آن‌ها، مسئله قبرس دور می‌زند. گفته می‌شود که مقامات ترکیه آمادگی خود را برای ادامه مذاکره، آن‌طور که آمریکا بخواهد، اعلام کردند."

واقعا خیلی جالب توجه است. طرح‌های مشترک نظامی آمریکا و ترکیه، که می‌تواند موازنه نیروها را در منطقه برهم زند! آمریکا از حضور وسیع نظامی در شرق ترکیه همین امروز برخوردار است و می‌خواهد یک مقر فرماندهی برای نیروهای واکنش سریع در شرق ترکیه ایجاد کند! البته آن‌ها که سواد جغرافیایی مختصری داشته باشند، می‌توانند فکر بکنند، که این نیروهای واکنش سریع حتما هدفش کوه‌های اورال نیست، بلکه فقط ایران و منطقه نفت‌خیز خلیج فارس است. یعنی ترکیه به آمریکا امکان می‌دهد که از این کشور به ایران و به مناطق در خطر افتاده نفت‌خیز خلیج فارس حمله کند. خوب، آنوقت ما ادعا می‌کنیم که این ترکیه "دوست" ماست و ما می‌توانیم مناسبات "مودت‌آمیز" با آن داشته باشیم! حتی حزب توده ایران بارها مورد تهمت و اتهام قرار گرفته، که با افشاکری نسبت به سیاست دولت نظامی کودتایی آمریکازده ترکیه، حقایق را افشا کرده است. ما به همه دوستانی که این اتهامات را به ما زده‌اند، توصیه می‌کنیم که چهارپنجه‌بار بادقت این خبر مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۲۵ اردیبهشت را بخوانند.

و اما درباره حکومت ارتجاعی پاکستان، که خودش را به عنوان کشور

"اسلامی" جامی زندنه فقط حکومت ارتجاعی از نقطه نظر سیاسی، از نقطه نظر وابستگی به امپریالیسم آمریکا، دشمن استقلال ملی پاکستان، وبه عنوان عامل سیاست آمریکا و چین در منطقه، بلکه همچنین به عنوان یک دولت متظاهر به اسلام، دورو و رباکار - در مطبوعات چیزهای خیلی زیادی سوسه شده است. تابحال می گفتند که اینها اتهاماتی است که مخالفین پاکستان، "عمال روس" در ایران، به پاکستان می زنند. حالا دیگر نوشته‌ای در روزنامه صبح آزادگان است - که حتمانی شود آن را جزو "عمال روس" به حساب گذاشت - و گوینده هم مالک قاسم دبیر کل حزب مسلم لیک پاکستان است، یعنی اسلامی ترین و سنتی ترین و تاریخی ترین حزب در پاکستان. صبح آزادگان باز هم در ۲۵ اردیبهشت (۲۵ اردیبهشت مثل این که در مطبوعات روز افشاگری علیه پاکستان و ترکیه بوده است!) می نویسد:

"مالک قاسم دبیرکل حزب مسلم لیک پاکستان دیروز در یک مصاحبه مطبوعاتی، که در لاهور برگزار شد، گفت: حکومت نظامی پاکستان به بن بست رسیده و حالت مبهمی پیدا کرده است و راه فراری هم از این حالت ندارد و این حکومت به رغم ارائه طرح‌های مختلف برای برگزاری انتخابات، با اتخاذ سیاست‌های متناقض، نتوانسته حمایت مردم را نسبت به خود جلب کند. وی با اشاره به اظهارات ژنرال ضیاء الحق مبنی بر این که در حالی که قرآن در دست ما هست، قانون اساسی لازم نیست، گفت: شکی نیست که در کشورهای اسلامی باید قرآن مبداء قوانین باشد، اما نظام حکومت باید بوسیله شورای مردم اداره شود. مالک قاسم افزود: تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، بیروزی انقلاب اسلامی، نمونه خوبی برای اداره یک حکومت اسلامی است، که رهبران سیاسی در ایران تشکیل داده‌اند. وی با اشاره به عدم اعتماد مردم نسبت به دولت پاکستان گفت: هیچ حکومتی نمی تواند کشور را بدون تأیید ملت اداره کند، و رژیم فعلی با سیاستش کشور را به تباہی می کشد. دبیرکل حزب مسلم لیک بعد با ذکر ادعایی اسلامی بودن رژیم ضیاء الحق رانسبت به زندانی شدن رهبران سیاسی از جمله اصغر خان رهبر "تحریک استقلال"، نصراله خان رئیس "حزب دمکرات ملی" و بی نظیر رهبر "حزب مردم" و همچنین صداهان از دانشجویان و حقوقدانان اعتراض کرد و گفت: در حالی که اسلام حامی آزادی فکر و بیان است، این عده فقط به خاطر این که خواهان برگزاری انتخابات بودند، زندانی شده‌اند و مردم هیچ گونه نقشی در مسائل مملکت ندارند و دولت هر قانونی را که می خواهد اجرامی کند و کسی هم حق اعتراض ندارد. مالک قاسم پیشنهاد رئیس جمهور پاکستان را برای تشکیل

یک شورای عالی فرماندهی متشکل از فرماندهان نیروهای مسلح محکوم کرد و گفت: دولت می‌تواند با زور سیاستش را ادامه دهد. وی در پایان، ضمن حمله به سیاست دولت پاکستان در قبال افغانستان، این سیاست را نتیجه دستور قدرت سومی خواند و از خواست‌های معلمین و پزشکان اعتصابی پشتیبانی کرد.

می‌گویند: شاهد از غیب می‌رسد! در این مورد حتما می‌شود گفت، چون رهبر حزب بزرگ مسلمانان پاکستان، حزب جناح، این‌طور درباره حکومت پاکستان و وابستگی‌اش به سیاست یک "قدرت سوم" که خیلی ساده می‌شود فهمید، آمریکا، اظهار نظر می‌کند. حالا ما با این دولت پاکستان، مطابق گفته آقای وزیر خارجه، روابط "مودت آمیز" داریم! با کمال تأسف می‌بینیم که در بسیاری از مسائل بسیار مهم و حیاتی، ما هنوز سیاستی را دنبال می‌کنیم، که واقعا در جهت منافع انقلاب ایران نیست. ما این نکته را به کرات درباره سیاست دولت ایران نسبت به انقلاب افغانستان تذکر داده‌ایم و در موقعش باز هم در این باره صحبت خواهیم کرد.

یک خبر جالب دیگر هم این هفته در مطبوعات هست، که من واقعا به سختی می‌توانم از آن بگذرم. در جمهوری اسلامی مورخ ۶۱/۲/۲۵ (این شماره خیلی عالی بوده است) در "پاسخ به سئوالات سیاسی شما"، پاسخگوی روزنامه جمهوری اسلامی درباره امپریالیسم خبری مطالب بسیار جالبی می‌نویسد. در سه شماره هم این مطلب آمده. در این شماره، جزو مطالبی که می‌نویسد، این نکات هم هست:

"هفتم - جعل منبع خبر یکی از فاسدترین و رسواترین و در عین حال معمول‌ترین کارهای دروغ‌پراکنی امپریالیسم خبری است. این منابع اغلب مجعول عبارتند از: محافل آگاه، محافل دیپلماتیک مقیم فلان جا، مسافریا مسافرانی که از فلان جا به فلان جا آمده‌اند، فلان شخصیت مهم سابق، رادیوئی که در فلان جا شنیده شد، آگاهان سیاسی (اینها همه‌اش از روزنامه جمهوری اسلامی است. هیچ چیزی من اضافه نکردم) ... بنابراین اخبار مجعول و یا لااقل عناصر مجعول خبری اغلب توسط سازمان‌های جاسوسی در زیر پوشش همین منابع مفروض و مجعول بر روی تلکس‌های خبرگزاری مخابره می‌شود."

گفته فوق‌العاده دقیق و صحیحی است و ما صد درصد آن را تایید می‌کنیم. یعنی دستگاه‌های امپریالیسم خبری؛ خبر می‌سازند، بعد به این نام‌ها در دنیا پخش می‌کنند و جو درست می‌کنند علیه آن نیروها، جنبش‌ها، حرکت‌ها و رویدادهایی که مخالف منافع امپریالیسم است. حالا ما از

دوست گرامی پاسخگو به سئوالات خواهش می‌کنیم که به این دو پرسش ما هم جواب روشن و صریح بدهند، و بدون فحاشی، فحاشی را بگذارند برای دفعه دیگر.

پرسش اول ما: در دو سال گذشته چند درصد از خبرهایی که در روزنامه جمهوری اسلامی درباره افغانستان، اتیوپی، لهستان و اتحاد شوروی درج شده است، از همین "منابع خبری معمول"، "مخافل آگاه"، "مخافل دیپلماتیک و مقیم فلان جا"، از قول آسوشیتدپرس، یونایتدپرس، فرانسپرس، رویترز و نظایر آن‌ها بوده است؟

تهیه این آمار دوسه ساعت وقت می‌گیرد، ولی مسلماً برای خود پاسخگوسایر کارکنان روزنامه و خوانندگانش بسیار آموزنده خواهد بود. پرسش دوم ما: آیا پاسخگو صادقانه اطلاع ندارد که در مورد افغانستان، بویژه در بخش اخبار خارجی خبرگزاری جمهوری اسلامی، اگر چندروز از "منابع آگاه"، "امیرالیسم خبری چیزی نرسد"، "ابتکار خلاق!" برخی از کارکنان بکار می‌افتد و از پیشاورخبری ساخته می‌شود؟! اگر واقعا از چنین جریانی خبر ندارید، بدنیت کندوکاوی در این زمینه بکنید، شاید ماهی چاقی به تورتان بیفتد!

هنوز هم برخی هاشوروی را مطرح می‌کنند، تا آمریکا منسی شود.

پرسش: ارزیابی شما درباره گفتار جلال‌الدین فارسی در نماز جمعه ۳۱ اردیبهشت چیست؟ برای ما و بسیاری از دوستانمان، حتی دوستان غیر حزبی، این پرسش مطرح شده است که: این تلاش روشن ایشان برای سیک کردن بار جنایات صهیونیست‌های اسرائیلی، برای بیرون کشیدن آمریکا از زیر بار مسئولیت توطئه تجاوز صدام، و سرهم کردن این همه راست‌های کوچولو با دروغ‌های شاخدار برای ایجاد جودشمنانه نسبت به شوروی کاری بوده است حساب شده و از قماش اقدامات بنی‌صدر و قطب‌زاده، و یا تنها محصول کینه‌جنون‌آمیز ایشان است نسبت به کمونیسم و ویژه اتحاد شوروی؟ پاسخ: البته دوستان عزیز، پاسخ به این پرسش، با گفتن یک آری و یا نه غیر ممکن است. نمی‌شود گفت که از آن است یا از این. چون واقعیت این است که اگر سه سال پیش درباره بنی‌صدر هم همین پرسش را از ما کرده بودید، ما نمی‌توانستیم با آن صراحتی که در دو سال پیش و یا بازم صریح‌تر در یک سال پیش، پاسخ دادیم، پاسخ بدهیم. در سه سال پیش ما احتمالات و فرضیات و بعضی اطلاعات داشتیم، که می‌توانستیم یک‌قسمتش

را بگوئیم و یک قسمتش را نگوئیم . دو سال پیش دیگر یقین داشتیم و یک سال پیش دیگر کاملاً محرز بود که او چه‌سیاستی را دارد پیاده می‌کند . درباره قطب‌زاده البته ما سریعتر به این نتایج رسیدیم . ولی درباره سایر شخصیت‌های سیاسی ، ما نمی‌توانیم به‌این آسانی به‌این پرسش‌ها با صراحت پاسخ بدهیم ، به‌دو علت : یکی این‌که برای اعلام یکی از این دو جواب ، اطلاعات مأمی‌تواند دقیق نباشد ، کافی نباشد . دوم این‌که دشواری‌های موجود مانع می‌شود که ما بتوانیم درباره شخصیت‌هایی که در مقام‌های سیاسی و اجتماعی هستند ، آن‌طور که واقعا اطلاع داریم ، نظریاتمان را بیان کنیم . این دو دشواری همیشه در مقابل ما بوده‌است . در مورد بنی‌صدر هم بوده ، در مورد بعضی از روحانیون هم ، که امروز پتشان افتاده روی آب ، بوده . ما نمی‌توانستیم به‌علل خاصی نظریاتمان را در این موارد بیان کنیم . در مورد بعضی از شخصیت‌های کنونی هم کم‌وبیش همین‌طور است .

اما درباره محتوی پرسش شما دوستان ، می‌توانیم صحبت کنیم . اول یک شوخی را ، که رفیقی برای من گفت ، بازگو می‌کنم . او گفت : این آقای جلال‌الدین فارسی علاقه مفرطی دارد به‌این که حقایق را کتمان کند . و این از خود اسمش پیداست . همه می‌دانند که ایشان افغانی‌الاصل هستند . البته افغانی‌الاصل بودن به‌هیچ‌وجه عیب و ننگ نیست . ما برای افغانها همان ارزشی را قائل هستیم که برای هر ملت دیگری . ما برای افغان‌های مردمی ، افغان‌های ضدامپریالیست ، افغان‌های انسان‌دوست همان ارزشی را قائل هستیم ، که برای افراد ملت‌های دیگر . ولی در این‌جا مسئله این است که آقای جلال‌الدین فارسی چه‌اصراری داشته که اسم خودش را "فارسی" بگذارد و واقعیت را پنهان کند ، تا آن جنجال به‌پا شود و حزب جمهوری اسلامی ، که ایشان را کاندیدای ریاست‌جمهوری کرده‌بود ، در آن وضع دشوار قرار بگیرد ، که بعد مجبور شود ، کاندیداتوری ایشان را پس بگیرد ؟! خوب ، از اول اگر ایشان گفته بودند که آقا ، من این وضع را دارم و این اسم تطبیق نمی‌کند با واقعیت و وابستگی ملی من ، این مشکل پیش نمی‌آمد . البته این‌را آن رفیق شوخ ما گفته است . ما هم روی آن تکیه نمی‌کنیم . این فقط یک جمله معترضه است .

اما درباره سخنرانی "تاریخی" آقای جلال‌الدین فارسی . رفقا ، چرا می‌خندید؟ من شوخی نکردم . واقعا این یک سخنرانی "تاریخی" بوده . شما خیال می‌کنید من به‌شوخی این‌را گفتم ، حالا مرا هم به‌خنده‌انداختید . ولی این کاملاً جدیست . این سخنرانی واقعا "تاریخی" بوده . چون فکر بکنید واقعا "تاریخی" نیست که کسی ، با این همه ادعا در زمینه مبارزه برای

استقلال ملی، در سال چهارم زندگی جمهوری اسلامی ایران، که این ضربات را بهامپریالیسم آمریکا وارد کرده، پس از فاش شدن این همه توطئه آمریکا، که آخرینش توطئه قطب‌زاده و شریعتمداری است، که هنوز تمام نشده، در شرایطی که همه دولتمردان و مسئولان جمهوری اسلامی ایران هرروزه درباره توطئه جاری آمریکا و صدام و ادامه این توطئه بسرای براندازی جمهوری اسلامی ایران سخن می‌گویند، کسی با عرض و طول و ادعای استادی آقای جلال‌الدین فارسی، یک ساعت دروغ و راست را به هم بیافد و اسمی از آمریکا، به‌عنوان یارو یاور صدام و برافروزنده اصلی این جنگ برادرکشی و خانمانسوز، نیاورد؟ این "تاریخی" نیست؟! به‌نظر ما از این "تاریخی" تر چیز دیگری نمی‌شود پیدا کرد. مسلماً در تاریخ فعالیت سیاسی آقای جلال‌الدین فارسی این‌هم ثبت خواهد شد. ایشان با استادی منحصر به‌فرد خویش شاهد زنده‌ای برای گفتار تاریخی امام خمینی درباره آمریکا زدگان حرفه‌ای به‌ما داده‌اند. به‌یاد بیاوریم که امام خمینی گفته‌اند: برخی شوروی را مطرح می‌کنند، تا آمریکا منسی شود. ولی مردم بیدار آمریکا را فراموش نکردند و درست پس از پایان سخنرانی آقای فارسی، با شعار طنین‌انداز مرگ بر آمریکا خود، صحنه دانشگاه رابه‌لرزه درآوردند. البته اگر بخواهیم ارزیابی کلی از این سخنرانی "تاریخی" بدهیم، خیلی مفصل خواهد شد. لذا من به‌چهار نکته اساسی آن فقط اشاره می‌کنم و توجه نه فقط دوستان و شنوندگان پرسش و پاسخ، بلکه دولتمردان ایران و همچنین نیروهایی که به نماز جمعه واقعا به‌عنوان یک گردهم‌آبی بزرگ افشاکننده سیاست‌های خانمان‌برانداز دشمنان انقلاب ایران نگاه می‌کنند، به‌این نکات جلب می‌کنم.

همانطور که اشاره شد، در این سخنرانی آمریکا بطور مطلق به‌مرخصی فرستاده شده بود، برای این‌که استراحت کند و خودش را از زیر ضربه خارج کند. آن قدر که من یادم هست، تنها یک‌بار نام آمریکا در این سخنرانی شنیده شد، و آن هم وقتی بود که آقای جلال‌الدین فارسی، هنگام صحبت از مهاجرین ایرانی در فرانسه، به دولت فرانسه می‌تازیدند و از دکتر امینی به‌عنوان عامل آمریکا نام بردند. این برای صداقت است، که نگویند، تو گفته‌ای اصلا اسمی از آمریکانیا آمده است. نه. یک‌بار آمده، آن‌هم به‌این شکل.

مسئله دومی که خیلی به‌چشم می‌خورد، تلاش جدی در این سخنرانی بود. برای این‌که اسرائیل یک چهره انسانی، غیرفاشیست و ملایمی پیدا کند. در همه‌جا جنایات اسرائیل تخفیف داده شده و انسانی‌تر گفته شده

است. ما برای جانیان فاشیست انسانی‌تر دیگر نداریم. این‌ها همه‌شان ضدانسانی هستند، فقط شدت و ضعفش تفاوت می‌کند. امپریالیسم آمریکا انگلستان هم، که تمام فاشیست‌های دنیا و تمام دیکتاتورهای دنیا، مثل رهبران اندونزی و اسرائیل و شیلی و... را تقویت می‌کنند و افریقای جنوبی را علیه سیاهان می‌تازانند، آن‌ها هم در کشور خودشان خیلی قیافه‌های ظاهر فریب، دمکرات، انسان‌دوست، طرفدار حقوق بشر و غیره دارند. ولی ماهیت آن‌ها هیچ تفاوتی ندارد. بحث در این کردن که آقای دالس و آقای کارتر و آقای ریگان از پینوشه، که دستش شخصا به خون آغشته است، انسانی‌ترند، فقط برای دفاع ریگان‌ها و کارترها و دالس‌ها و غیره می‌تواند باشد.

سومین مطلب اینست که به رژیم شاه واقعا خیلی دوستانه برخورد شد، یعنی این که رژیم شاه ژاندارم منطقه بوده، اصلا زیر علامت سؤال گذاشته شد. یعنی عملا گفته شد که رژیم شاه ژاندارم منطقه نبوده، بلکه عراق بوده است! نتیجه‌گیری که از این اظهار و ادعا می‌شود کرد، اینست که جنبش نیروهای انقلابی در قطار ظاهرا "مثل این که توسط نیروهای عراقی به خاک و خون کشیده شد، چون ارتش شاهنشاهی آریامهر، که آن‌جا نبوده است، چون که رژیم شاه ژاندارم منطقه نبوده است! نتیجه دیگری که گرفته می‌شود، این است که اصلا آمریکا این جنبش را به خون نکشیده، چون عراق، که عبارت بوده است از ساخته امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم روس - به قول ایشان - ژاندارم منطقه بوده است!

به این ترتیب کنسرسیوم نفت ایران و شرکت‌های آمریکایی نفت عربستان و کویت و بحرین و قطر و امارات و عمان - همه این‌ها ظاهرا کنسرسیوم‌های "روسی‌الاصل" بودند، و عراق که ژاندارم منطقه بوده، با اسلحه "سوسیال‌امپریالیسم روس" منافع "انحصارهای روسی" را در این منطقه حفظ می‌کرده است! آمریکا، انحصارهای نفتی، وظایف شاه ایران برای حفظ منافع آن‌ها - همه این‌ها در این صحبت ظاهرا فراموش شده است. خوب، واقعا چنین سرهم‌بندی کردن استادانه‌ای فقط می‌تواند کار استاد جلال‌الدین فارسی باشد! ما کمتر کسی را می‌شناسیم که بتواند با این شجاعت و با این حدت و شدت، در مقابل ده‌ها هزار نفر مردم و در مقابل رادیویی که میلیون‌ها نفر می‌شنوند، اینطور مطالب را سرهم‌بندی کند و بخودش هم خیلی ببالد که یک چنین سخنرانی "تاریخی" انجام داده است. در تنه‌هایی که ما با ایشان موافق هستیم، همان قسمت آخر است، که این سخنرانی واقعا "تاریخی" بود!

در این پرسش که: این "شاهکار" آگاهانه و دانسته بوده یا پیامد بی‌اطلاعی و پیش‌داوری نادرست و کینه‌خیزی شدید کمونیسم‌ستیزی، به نظر من یک کمبود هست. شاید قصد پرسش‌کننده از این بخش پرسش این بوده است که: آیا جلال‌الدین فارسی هم از همان قماش قطب‌زاده و بنی‌صدر و امیرانتظام و ابراهیم یزدی و صدرو صباغیان است، که خودش را در جمهوری اسلامی جا زده است و یا این که نه، فردیست که به جمهوری اسلامی اعتقاد دارد و اسلام امام خمینی را می‌پذیرد، ولی از دنیایی خبر است. البته نسبت بی‌خبری و بی‌اطلاعی به آقای فارسی دادن درست نیست. ایشان واردند و خوب می‌دانند که بخش عمده‌ای از آنچه می‌گویند، نه راست است نه درست. به این ترتیب، پرسش به این صورت مطرح می‌شود که:

آقای فارسی از قماش قطب‌زاده هستند و نقش او را در لباس دیگری بازی می‌کنند و یا این‌گونه، با علم به نادرستی آنچه که بیان می‌کنند، به این کار به عنوان یک عمل و تاکتیک سیاسی نگاه می‌کنند؟

خوب، باز هم این پرسش نمی‌تواند همه مسئله را روشن کند، چون واقعیت این است که در آقای فارسی و امثال ایشان یک کینه غیرقابل تصور کمونیسم‌ستیزی وجود دارد، که خواه‌ناخواه ایشان و امثال ایشان را می‌کشد به طرف این‌که همه تحلیل‌هایشان در جهت تشدید کینه علیه شوروی، علیه کمونیسم، علیه کشورهای سوسیالیستی، علیه جنبش‌های پیرو سوسیالیسم علمی باشد.

ولی غیر از این هم، پدیده دیگری در جمهوری اسلامی، در بین بخشی از دولتمردان، مدت‌هاست که دیده می‌شود. ما به این پدیده در گفتارهای دیگر اشاره کرده‌ایم و نام آن را "سوداگری" گذاشته‌ایم. این هم می‌تواند عاملی باشد که در پایه این سخن‌پراکنی و موضع‌گیری آقای فارسی دخالت داشته. این "سوداگری" بردو نوع است: یکی این است که بعضی از افراد حاکمیت جمهوری اسلامی ایران اینطور استدلال می‌کنند که: اگر ما شوروی‌ستیزی و کمونیسم‌ستیزی آشکار را شدت بدهیم، فشار آمریکا و غرب به جمهوری کم خواهد شد و جمهوری فرصت خواهد یافت نفسی بکشد و خود را برای نبردهای آینده علیه آمریکا آماده سازد. این‌ها فکر می‌کنند که اگر مایک سیاست خیلی خصمانه نسبت به شوروی در پیش بگیریم، آمریکا فکر می‌کند که خوب، ما یک‌سدی در ایران ایجاد کرده‌ایم به صورت جمهوری اسلامی در مقابل "تجاوز روسیه به طرف خلیج فارس و منابع نفت". در نتیجه آمریکا راضی خواهد شد موقتاً ما از سرسازگاری

دریابید، و به این ترتیب ما فرصت پیدا خواهیم کرد که نیروهای خودمان را تقویت کنیم، تا در آینده ضرباتی به امپریالیسم جهانی وارد کنیم. البته این "سوداگری" است که یک مقدار موضع گیری سالم ضد امپریالیستی هم می تواند در آن باشد. "سوداگری" نوع دوم مال آن دولتمردانی است که می گویند اگر ما شوروی ستیزی آشکارا شدت بدهیم، اولاً از فشار دشمن برای جلوگیری از اصلاحات اجتماعی کم کرده ایم و اجازه نداده ایم که دشمن، با القاء این که ما کمونیست هستیم، بتواند توده های مردم را از زیر نفوذ ما خارج کند. ثانیاً با این موضع در مقابل شوروی، که موضع قدرت است، ماشوروی را وادار خواهیم کرد که به ما امتیازات سیاسی و شاید اقتصادی بیشتری بدهد. این هم یک نوع "سوداگری" است. هردوی این ها بطور کاملاً عینی وجود دارد و به هیچ وجه فرضی نیست. البته بنظر ما، هردوی این سوداگری ها و این طرز تفکرها و این برداشتها، ناشی از بی تجربگی سیاسی و عدم درک واقعیت جهان امروز است. این شیوه ها، دوران های طولانی به کار بسته شده اند، نه فقط در کشور ما، بلکه در کشورهای دیگر نیز، ولی تاریخ ثابت کرده است که نتیجه آن ها همیشه منفی بوده، نه مثبت.

سوابط انتخاب مسئولین درست نیست.

پرسش: داستان مختار علی بابائی و پسرش را که پس از مردن دوباره زنده شده و به ریاست و قائم مقامی یکی از پردرآمدترین واحدهای صنعتی کشور، یعنی شرکت دخانیات منسوب شده اند، حتماً در مجله "جوانان امروز" خوانده اید. در روزنامه اطلاعات روز پنجشنبه خبر کوچکی درج شده بود، که از طرف آقای وزیر صنایع فرد جدیدی برای ریاست دخانیات برگزیده شده است. آیا به نظر شما این پدیده نشان دهنده خطر بزرگی نیست که نظام جمهوری اسلامی ایران را تهدید می کند؟

پاسخ: البته این پدیده، پدیده یگانه ای نیست. ما تا به حال چندتا نظیر اینها را داشته ایم، و نه فقط در بخش اقتصادی، مثل نیک خلق، که معاون وزارت بازرگانی شد. او عامل ساواک بود و سوابق بسیار تاریکی داشت، ولی به ریاست شرکت خرید غله در وزارت بازرگانی منسوب شد، که باز هم یکی از پرسودترین منابع درآمد است. یا ابوالقاسم صادق را داشتیم، که معاون وزارت ارشاد اسلامی شد، در حالی که جزو آمریکازدگان به نام بود. کسی که جزو ارتش صلح کندی، یعنی یکی از سازمان های وابسته

به "سیا"ی آمریکا بوده، معاون وزارت ارشاد و مسئول مطبوعات کشور شد. بعد هم که از آنجا در نتیجه افشاگری‌ها برکنار شد، گفته می‌شود که باز به عنوان معاون وزارت بازرگانی منسوب شده است. از این صحبت‌ها خیلی زیاد است. پس نمونه آقای مختار علی‌بابائی و پسرش نمونه منحصر بفردی نیست، بلکه نمونه‌ها نسبتاً زیاد هستند. تازه این‌ها بنظر ما چیزهای کوچکی هستند. وقتی ما نمونه بنی‌صدر را می‌بینیم، امیرانظام را می‌بینیم، قطب‌زاده را می‌بینیم، یزدی را می‌بینیم، صباغیان و سنجایی را می‌بینیم، مدنی را می‌بینیم، مقدم مراغه‌ای را می‌بینیم، که توانستند خودشان را به انقلاب جا بزنند و به عالی‌ترین مقامات برسند، آن وقت امثال مختار علی‌بابائی‌ها در مقابل این فیل‌ها، موش‌هایی بیشتر نیستند. ولی در حال این‌ها هم مسلماً منبع خطری برای آینده نظام جمهوری اسلامی ایران هستند، برای این‌که این‌ها کمتر دیده می‌شوند، کمتر زیر چشم هستند، کمتر شناخته شده هستند و تعدادشان هم بدون شک بیشتر است. آن‌چه که در این بحث می‌بایستی ما به آن توجه بکنیم، این است که، امثال بابائی‌ها کوشش می‌کنند در تمام بنیادها و نهادهای جمهوری اسلامی ایران رخنه کنند. ما نمونه‌های سیاسیش را شمردیم. نمونه‌های امنیتی‌اش، امثال کشمیری، کلاهی، فخارزاده و دیگران هستند، که امروز شاید در ارتباط با قطب‌زاده، برخی از آن‌ها در زندان‌اند. از افسران ارشد هم کسانی در مقامات مهم فرماندهی و یا تصمیم‌گیری ستاد قرار داشتند. امثال این‌ها در همه‌جا کوشش می‌کنند که مواضع کلیدی را به صورت‌های ناشناخته در دست بگیرند و از آن‌جا بطور مستمر خرابکاری کنند و برای ضربه‌های براندازی، برای یک حمله قطعی، تدارک ببینند. خوب، این سؤال پیش می‌آید که: چطور این‌ها در جمهوری اسلامی ایران، که ماهیتش به کلی مغایر وجود این افراد در دستگاه خودش است، راه پیدا می‌کنند و پیش می‌روند؟ پاسخ این سؤال را بایستی در واقعیت انقلاب ایران و واقعیت نیرویی که حاکمیت انقلاب ایران را در دست گرفته است، ترکیب این نیرو، شیوه مبارزه‌اش، تجربه‌اش و سابقه‌اش جستجو کرد.

ما این بحث را بارها کرده‌ایم که یک نقطه ضعف حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در این است که قبل از انقلاب یک سازمان متشکل، تجربه‌اندوخته و آزموده شده‌ای از لحاظ کادرهایش - غیر از روحانیت مبارز - وجود نداشته است. فقط گروه‌های کوچکی، که در مبارزه آزمایش‌هایی دادند و به زندان افتادند، وجود داشته است. یک سازمان سیاسی، بایک

برنامه‌سیاسی مشخص تدوین شده فقط بعد از انقلاب، به‌صورت نهاد پاسداران انقلاب، کمیته‌های انقلاب و حزب جمهوری اسلامی بوجود آمده است. نقطه‌ضعف دیگری هم هست، که از این نقطه ضعف اینگونه عناصر به‌آسانی می‌توانند استفاده بکنند و نفوذ بکنند در همین نهادهای بوجود آمده بعد از انقلاب، و آن عبارتست از ضابطه برگزیدن مسئولان و افراد کلیدی. به‌خاطر دارید که امام خمینی در این مورد بارها و بارها تاکید‌های فوق‌العاده صریح و روشن کردند که: شما برای برگزیدن افراد مسئول بایستی این اشخاص را دقیقاً بشناسید؛ سوابقشان را بدانید؛ ببینید که در دوران طاغوت این‌ها چکاره بوده‌اند؛ وابستگی‌های خانوادگی‌شان را بدانید، زندگی‌شان را بدانید. همه‌این چیزها را بدانید و بعد انتخاب کنید. این‌ها رهنمودهای طلایی هستند. با کمال تأسف در دوران حکومت لیبرال‌ها و بعد از آن در دوران حکومت بنی‌صدر و قطب‌زاده، تقریباً در حدود یک‌سال و نیم تا دو سال، نه‌فقط این رهنمودها مراعات نمی‌شد، بلکه انواع و اقسام بابایی‌ها و صادق‌ها و نیک‌خلق‌ها را، که جزو دستگاه لیبرال‌ها بودند، لیبرال‌ها در دستگاه دولتی وارد کردند و برمسند مسئولیت‌های بسیار مهم نشان‌دند. و این‌ها هنوز هم در این پست‌های مهم کلیدی، بخصوص پست‌های اقتصادی جا گرفته‌اند و هستند. علت این که من گفتم ضابطه‌ها باندازه کافی روشن نیست، این است که دو ضابطه اساسی برای انتخاب کادر در دستگاه دولتی و نهادهای جمهوری اسلامی وجود دارد: یکی دشمنی آشکار و کین‌توزانه با کمونیسم، با حزب توده ایران، با کشورهای سوسیالیستی؛ دوم تظاهر به مسلمان بودن. البته ضوابط دیگری هم مراعات می‌شود. ولی این دو ضابطه آن‌قدر اهمیت دارد و تعیین‌کننده است که ما می‌بینیم امثال کشمیری‌ها، که ظاهراً سابقه‌ساواکی هم داشته، فقط براساس این دو ضابطه، درچنان مقام مسئولیت‌دارحساسی قرار می‌گیرند و می‌توانند چنان ضربه دردناکی را بر جمهوری اسلامی وارد کنند. برای چه؟ برای این‌که به‌این دو ضابطه خیلی آسان هرکسی، هر متقلبی، هر ساواکی، هر شارلاتانی، می‌تواند تظاهر کند. می‌رود چهارتا آیه قرآن یاد می‌گیرد و بعد ظاهراً "نماز می‌خواند، تسبیح می‌گیرد، ریش می‌گذارد، مرتباً "اسلامی" صحبت می‌کند، خیلی هم قشری و پرحرارت. دشمنی با کمونیسم هم که در بازار سیاست ایران حالا خریدار دارد. هرکه بیشتر و شدیدتر و تندتر به کمونیسم و حزب توده ایران و کشورهای سوسیالیستی فحش بدهد، زودتر می‌تواند بالا برود. به‌این ترتیب ما می‌بینیم که در این دو ضابطه خیلی راه باز می‌شود برای ساواکی‌ها و غیره.

در نتیجه این دو ضابطه، سه نوع کادر می آیند بالا:

بخش اول افراد مومن به انقلاب هستند. اکثر آن‌ها هم متأسفانه این دو ضابطه را دارند. ولی اگر این‌ها واقعا مومن به انقلاب هستند، می‌بایستی در آن ضابطه اولی، که دشمنی آشکار با کمونیسم و حزب توده ایران و کشورهای سوسیالیستی است، تجدیدنظر کنند. ما فکر می‌کنیم که بالاخره تاریخ آن‌ها را به‌این تجربه خواهد رساند. ما به‌این اطمینان داریم، حتی اگر از روی نعش‌های ما بگذرند. و اما در مورد ضابطه دوم، این‌ها تظاهر نمی‌کنند، چون واقعا به‌اسلام معتقد هستند پس به‌این ترتیب، بر اساس این دو ضابطه، تعدادی افراد مومن به انقلاب، آن‌هایی که شناخته شده‌اند، از طرف افراد موثر نهادهای انقلابی، که این‌ها را می‌شناسند، برگزیده می‌شوند. ولی باکمال تأسف ما باید بگوئیم که اینها در اکثریت مطلق نیستند. البته جاهای مطمئنی را دارند و همین است که پشتوانه پاسداری از انقلاب است. اینگونه افراد، با وجود داشتن آن موضع‌های منفی از لحاظ دشمنی با پیروان سوسیالیسم علمی، ارزش دارند برای انقلاب.

بخش دوم مرکب از فرصت‌طلبان با اعتقاد و یا بی‌اعتقاد است. این‌ها واقعا فرصت‌طلبند. به انقلاب اعتقاد زیاد ندارند. ولی به‌اسلام می‌توانند معتقد باشند. اما به‌هر حال فرصت‌طلب هستند. نمونه‌های این‌ها را خیلی زیاد داریم. کسان بسیاری در دستگاه دولتی هستند که مسلمان‌اند یعنی به‌نوعی از اسلام اعتقاد دارند. چون طیف وسیعی، از اسلام شریعت‌مداری تا اسلام خمینی وجود دارد. ولی اعتقاد به انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی ایران و خط امام خمینی ندارند. آن‌ها از روی فرصت‌طلبی می‌آیند و فعلا خودشان را افراد قابل اعتمادی جامی‌زنند. این‌ها البته خطر مبرم و فوری ندارند، ولی در شرایط بحرانی می‌توانند منبع خطر عظیمی قرار بگیرند، چون فرصت‌طلبند و خیلی زود به‌آن طرف که باد می‌وزد، خواهند رفت.

بخش سوم هم مفسدین هستند، جنایتکاران هستند، ساواکی‌ها هستند، امثال بابایی‌ها هستند، امثال کشمیری‌ها هستند. این‌ها فوق‌العاده خطرناک هستند و تاکنون هم ضربه‌های دردناکی به جمهوری اسلامی ایران زده‌اند. و اگر جمهوری اسلامی ایران نتواند خودش را از این گروه پاک کند، همیشه و بویژه در شرایط بحرانی، از طرف این‌ها در معرض خطر قرار می‌گیرد. عامل دیگری که وجود و بقای این عوامل فاسد و این عوامل بی‌اعتقاد را در پست‌های کلیدی بیشتر تضمین

می‌کند، این است که امکانات انتقاد سالم و سازنده در جمهوری اسلامی ایران، بخصوص در یک سال اخیر، فوق‌العاده محدود شده است. این مفسدین و گاهی هم افراد مومنی که در دام آن‌ها می‌افتند، تا کسی انتقاد می‌کند، حتی اگر از مقامات عالی هم باشد، به او مارک توده‌ای می‌زنند. هرکس از لزوم تغییرات بنیادی در دستگاه‌ها و نهادها به‌سود پاسداری از دستاوردهای انقلاب حرف بزند، فوراً به او مارک توده‌ای و کمونیستی می‌زنند. حتی هرکس در سیاست خارجی، مثلاً بگوید پاکستان همدست آمریکا است، اگر حتی ضد توده‌ای هم باشد، فوراً به او مارک کمونیستی می‌زنند. این‌ها راهش را خوب یاد گرفته‌اند. آن‌ها چنان جوی ایجاد می‌کنند که خودشان را در آن جو به‌صورت مبارزان پیگیر ضد کمونیسم و ضد توده‌ای قلمداد کنند، تا بتوانند مواضع کلیدی را در دست خودشان نگه دارند. این‌ها پایه‌ساز پیادیش و رشد چنین پدیده‌ناسالمی است.

البته به‌نظر ما به‌مسئله خودمختار علی بابایی هم بایستی توجه کرد. مسئله خود این آقای مختار علی بابایی و فرزندش در راس دخانیات، به‌نظر ما مسئله کوچکی نیست. این‌جا مسئله صدها میلیون تومن دزدی مطرح است، و آقای مختار علی بابایی و فرزندش و چندتا از خویشانش مسلماً این لقمه بزرگ را به‌تنهایی قورت نداده‌اند، چون که این لقمه در گلو هرکسی گیر می‌کند. پس بایستی حتماً دستیارانی داشته باشند، که ایشان را با وجود آن سوابق (در مجله "جوانان امروز" نوشته شده که چندین پست کوچکتر را هم نتوانسته اداره کند) به‌یک چنین پست عظیمی می‌رسانند. این حساب خیلی روشن است. حساب دود و تاج چهار تا است. سهم سیگار آزادی و بهمن، که در خیابان‌های ایران به‌قیمت سه تا چهار برابر فروخته می‌شود، چه میزان از سیگاری هست که از طرف دولت پخش می‌شود؟ چون انحصار پخش این سیگارها مال دولت است. از هیچ مرز قاچاقی مثل وینستون وارد نمی‌شود. از دست شریف ارگان‌های دولتی می‌رود به‌دست این آقایان بابایی‌ها و گماشته‌هایشان در دستگاه پخش دخانیات. حساب این خیلی ساده است. چه‌میزانی از این پخش توسط تعاونی‌ها به‌دست مردم می‌رسد، و چقدرش با قیمت سه‌برابر، یعنی با تفاوت هربسته‌ای سیگار دوازده تومن تا چهارده تومن، از جیب مردم پول بیرون کشیده می‌شود؟ و این پول‌ها به‌کجا رفته؟ به‌جیب چه کسانی رفته؟ چه کسانی دزدیده‌اند؟ دزد‌های کوچکش که هستند و دزد‌های بزرگش که هستند؟ این‌ها دیگر قابل رسیدگی است. این‌جا حساب صدها میلیون

تومن و دهها بابایی درپست‌های حساس و گرهی و پرقدرت در دستگاه دولتی است.

من خیال می‌کنم که مردم حق دارند که با یک جمله ساده آقای وزیر صنایع که رئیس جدیدی برای دخانیات انتخاب شد، راضی نباشند. ما امیدواریم که مجله "جوانان امروز"، که این ابتکار بسیار مثبت را به خرج داده و یک نمونه چشمگیری از آن‌چیزی را نشان داده است که می‌تواند برای نظام دولتی، برای دستگاه دولتی جمهوری اسلامی ایران نمونه‌های خطرناک دیگری هم داشته‌باشد، پیگیری به‌خرج دهد و قضیه را دنبال کند، تا مردم اطلاع دقیق از کم‌وکیف این جریان پیدا کنند.

بحران عمومی سرمایه‌داری تشدید می‌شود

سه‌پرسش هست، که دوتای آن‌ها مربوط است به انقلاب ما و مسائل داخلی کشور ما و یکی مربوط است به‌خارج، ولی آن‌هم البته به‌طور غیرمستقیم، با مسائل داخلی ارتباط دارد. من پاسخ‌های این سه‌پرسش را تهیه کرده‌ام، که دنبال هم بگویم.

پرسش اول: در ماه‌های اخیر درباره تشدید پدیده‌های بحرانی در اقتصاد کشورهای امپریالیستی خبرهایی می‌رسد. خواهش می‌کنم در صورت امکان توضیحات مختصری در این باره بدهید.

پاسخ: واقعاً هم باید در این‌جا توضیحات بسیار مختصری در این باره داده شود، برای این‌که این یک مبحث فوق‌العاده بسط و پیردامنه اقتصادیست و بایستی طی مقالات مفصلی در این باره به‌علاقمندان آگاه‌شدن در این زمینه کمک رسانید. اگر امکاناتی برای ما پیدا شود، ما کوشش خواهیم کرد که به وسیله دوستان مختلف این‌گونه مسائل را طی مقالاتی بیروانیم. ولی چون این امکان به‌این آسانی‌ها در شرایط کنونی برای ما پیدا نخواهد شد، من کوشش خواهم کرد که بعضی نکات عمده را درباره بحران عمومی سرمایه‌داری در مرحله کنونی، که می‌تواند برای دوستان کمی‌روشن‌کننده باشد، مطرح کنم.

ما می‌دانیم که بحران عمومی سرمایه‌داری، بحران فروپاشی نظام سرمایه‌داری در جهان است. این بحران از آغاز جنگ اول جهانی شروع و با پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه به‌طور قطع پی‌ریزی شد. در دوران بحران عمومی

سرمایه‌داری، تناقضات درونی امپریالیسم و تناقضات امپریالیسم با منافع
 توده‌های عظیم محرومان جهان و در درجه‌اول تناقضات سرمایه‌داری جهانی
 با طبقه‌کارگر در حال رشد دنیا، روز به‌روز اوج تازه‌ای می‌گیرد و پایه‌های نظام
 سرمایه‌داری را، که هم‌اکنون به‌لرزه افتاده و ضربات دردناک تعیین‌کننده‌ای
 برپیکرش وارد آمده، هر روز سست‌تر می‌کند و زمینه را برای پیشرفت روند
 فروپاشی نظام سرمایه‌داری هر روز آماده‌تر می‌کند. مرحله‌اول بحران عمومی
 سرمایه‌داری، سال‌های جنگ اول و انقلاب اکتبر بود. بعد دوران تثبیت
 سرمایه‌داری جهانی شروع شد، که سال‌های ۲۲ تا ۳۰ را فراگرفت. از سال ۲۹
 باز یک‌تبار فوق‌العاده شدیدی به‌صورت بحران اقتصادی فراگیر جهانی شروع
 شد. ولی این بحران اقتصادی به بحران سیاسی منجر نشد، یعنی دگرگونی‌های
 سیاسی در جهت تضعیف سرمایه‌داری به وجود نیامد. برعکس، فاشیسم محصول
 این بحران اقتصادی شد، یعنی فاشیسم، به‌ویژه در آلمان و در یک سلسله‌از
 کشورهای دیگر دنیا، که سرمایه‌داری در آن‌ها به‌خطر افتاده بود، مستقر شد.
 با تدارک جنگ جهانی دوم، مرحله دوم بحران عمومی سرمایه‌داری، بگویم
 تب دوم بحران عمومی سرمایه‌داری آغاز شد. جنگ دوم جهانی، همان‌طور
 که می‌دانید، ضربه‌کاری به نظام سرمایه‌داری در دنیا وارد ساخت. امپریالیسم
 نه فقط نتوانست به هدف‌های خودش در جنگ، که عبارت بود از نابودی
 سوسیالیسم، برسد، بلکه قطعات بزرگی از دنیا از زیر سلطه نظام سرمایه-
 داری خارج شدند و تناسب نیروهای جهانی تغییر عظیمی پیدا کرد. در
 سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم مرحله سوم بحران عمومی سرمایه‌داری
 آغاز شد و این مرحله هنوز ادامه دارد. در این دوران است که ما می‌بینیم
 سرمایه‌داری هر روز در گوشه‌ای از دنیا سلطه خودش را از دست می‌دهد و
 کشورهای گوناگون از این نظام خارج می‌شوند و راه رشد غیر سرمایه‌داری را
 در پیش می‌گیرند. البته نبرد، نبرد تاریخی و خونینی است. در بعضی
 جاها سرمایه‌داری امپریالیستی موفق می‌شود روندهای انقلابی را بازگشت
 دهد و باز هم سلطه خودش را برقرار کند. در بعضی جاها هم موفق نمی-
 شود. ولی اگر مجموع را نگاه کنیم، می‌بینیم که دنیا دارد به سمت تنگ‌تر
 شدن میدان غارت سرمایه‌داری، به سمت تغییر روزافزون تناسب نیروها به
 سود نیروهای ضدامپریالیستی و ضدانحصارهای سرمایه‌داری و ضد غارتگری
 سرمایه‌داری به‌طور عام پیش می‌رود و این دگرگونی روز به‌روز بیشتر به‌سود
 نیروهای مترقی انجام می‌گیرد.

یکی از پدیده‌های مشخص دوران پس از سال ۱۹۵۰، یعنی چند سال
 بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی، عبارتست از بحران‌های ادواری اقتصاد

سرمایه‌داری در کشورهای رشدیافته صنعتی، یعنی در کشورهای امپریالیستی آمریکا، اروپای غربی، ژاپن و کشورهای اردوگاه امپریالیستی، از قبیل آفریقای جنوبی، اسرائیل، استرالیا، زلاند جدید و غیره. این بحران‌ها ژرفش و پهنای متفاوتی داشتند، ولی در هر حال هر چند سال یکبار تکرار شدند. آن‌چه که اهمیت دارد، اینست که بحران‌ها هر بار شدت و عمق بیشتری پیدا کردند. آخرین بحران، قبل از بحران اخیر، بحران ۷۵-۱۹۷۴ دنیای سرمایه‌داری بود، که ژرفش و فراگیریش نسبت به تمام بحران‌های بعد از جنگ دنیای سرمایه‌داری وسیع‌تر و عمیق‌تر بود. از سال ۱۹۸۰ هم مرحله‌کنونی بحران آغاز شده، که هنوز ادامه دارد. این بحران، که از سال ۱۹۸۰ شروع شده، از لحاظ ژرفش هنوز به شدت بحران ۷۵-۱۹۷۴ نرسیده، ولی با وجود این آنقدر قویست که تمام اقتصاد دنیای امپریالیستی را متزلزل کرده است. تمام پیش‌بینی‌های اقتصاددانان انستیتوهای تحقیقاتی آمریکا نقش بر آب شده است. معلوم شده است که زندگی واقعا قوی‌تر از پیش‌بینی‌های انستیتو-های سرمایه‌داری است. شاید هم این انستیتوها پیش‌بینی‌های علمی‌شان را درست منتشر نمی‌کنند، برای این که یکی از وظایف این انستیتوهای تحقیقاتی آمریکایی و اروپایی این است که اوضاع را تیره نشان ندهند، همیشه افق روشنی را نشان بدهند؛ برای این که آن‌ها به خود این امید به افق روشن، به عنوان یکی از عوامل تخفیف بحران نگاه می‌کنند. به این ترتیب این‌ها از مراکز عمده مالی امپریالیستی پول می‌گیرند، برای این که چنین دورنماهای خوش‌بینانه‌ای را منتشر کنند، تا به این وسیله شاید بتوانند از شدت بحران بکاهند.

اولین ویژگی مرحله‌کنونی بحران اقتصادی دنیای امپریالیستی عبارتست از بحران اضافه‌تولید؛ یعنی امکانات تولید به مراتب بیشتر از ظرفیت پذیرش بازار است. در نتیجه میزان تولید به مراتب از ظرفیت تولید پایین‌تر آمده است. مثلا در سپتامبر ۱۹۸۱ در آمریکا، آلمان فدرال، فرانسه و ژاپن، که مهم‌ترین کشورهای دنیای سرمایه‌داری هستند، تولیدات صنعتی ۲۵ درصد کمتر از ظرفیت تولید بوده است. تولید فولاد کشورهای امپریالیستی در سال ۱۹۸۱، بیش از ۱۷۰ میلیون تن بود. این برابر است با تمام حجم تولید فولاد کشورهای سرمایه‌داری اروپای غربی در سال ۱۹۷۰.

دومین ویژگی بحران کنونی، بحران بیکاری وحشتناکی است، که کشورهای سرمایه‌داری را فراگرفته. در آغاز ۱۹۸۱ تعداد بیکاران در کشورهای امپریالیستی آمریکا، اروپای غربی و ژاپن به ۲۶ میلیون نفر رسید. این رقم به مراتب بیشتر از تعداد بیکاران در بحران ۷۵-۱۹۷۴ است. در چند ماهه

اخیر به این ۲۶ میلیون نفر، دو تا سه میلیون نفر اضافه شده است، در صورتی که در بحران ۷۵ - ۱۹۷۴ تعداد بیکاران در این کشورها از مرز ۱۵ میلیون بالاتر رفته است. یعنی در نتیجه ادامه این بحران مزمن، در پنج ساله ۱۹۸۱ - ۱۹۷۵ تقریباً ۱۲ میلیون نفر تا امروز به تعداد بیکاران اضافه شده، یعنی تقریباً تا دو برابر تعداد بیکاران در بحران ۷۵ - ۱۹۷۴ بالا رفته است. اگر در سال ۱۹۶۵ درصد بیکاران در کشورهای بازار مشترک اروپا در حدود دو درصد شاغلین بود و تا آخر دهه ۶۰، یعنی تا ۱۹۷۰ هم از سه درصد بالاتر رفت، در پایان سال ۱۹۸۱، این نسبت به نه درصد رسید، یعنی تقریباً ۴ برابر سال ۱۹۶۵ و سه برابر ۱۹۷۰ تعداد بیکاران نسبت به شاغلین بالا رفت. به ویژه این خیلی مهم است. بیش از همه جوان‌ها هستند که زیر این ضربه هولناک و دردناک بیکاری قرار گرفته‌اند. بیش از پنجاه درصد بیکاران در کشورهای بازار مشترک نشان از ۲۵ سال کمتر است، یعنی آن‌هایی که اصلاً نمی‌توانند شاغل شوند، نمی‌توانند پس از تحصیلات دارای شغل شوند. میان اکتبر ۸۰ و سپتامبر ۸۱، یعنی در یک سال، فقط در ایتالیا تعداد بیکاران یازده درصد، در بلژیک بیست و دو درصد، در فرانسه بیست و شش درصد، در آلمان غربی پنجاه و سه درصد و در هلند پنجاه و سه درصد و نیم بالا رفته است! و مهم این است که این تعداد بیکاران، حتی پس از این که اقتصاد دومرتبه شروع می‌کند به رونق گرفتن و عقب رفتن تولید خاتمه پیدا می‌کند، از تعداد بیکاران کاسته نمی‌شود. علتش را بعداً خواهیم دید. پیش‌بینی‌های آغاز سال تایید کردند که تا پایان سال ۱۹۸۲ تعداد بیکاران در کشورهای امپریالیستی به ۲۸/۵ میلیون خواهد رسید. ولی واقعیت ۵ ماهه اول سال ۱۹۸۲ نشان می‌دهد که هم‌این پیش‌بینی‌ها از واقعیت عقب افتاده‌اند، چون تعداد بیکاران هم‌اکنون از مرز ۲۸ میلیون و نیم گذشته است. در ایالات متحده آمریکا تعداد بیکاران از مرز ده میلیون نفر هم گذشته، و این بیش از نه درصد تمام افراد توانای به‌کار در ایالات متحده آمریکا است. در انگلستان، که بدترین وضع را از لحاظ بیکاری دارد، مطابق آمار دولتی تعداد بیکاران از مرز سه میلیون گذشته. ولی این آمار واقعی نیست. نمایندگان حزب کارگر انگلستان ادعا کردند که در حقیقت هم‌اکنون نزدیک به چهار میلیون بیکار در انگلستان وجود دارد.

دو عامل مهم موجب این بیکاری است: یک عامل همان بحران ادواری اضافه تولید است، و دیگری سودکشی انحصارهای سرمایه‌داری از راه اتوماتیزه کردن بی‌رویه تولید بدون نقشه. مثلاً در ایالات متحده آمریکا، در صنایع اتومبیل‌سازی پیش‌بینی شده، که تنها بر اثر گسترش اتوماتیزاسیون جریان

تولید، در سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۵، یعنی طی هفت سال، تعداد شاغلین این رشته صنعتی از یک میلیون نفر به پانصد هزار نفر پایین خواهد آمد. یعنی اگر تولید را هم در همان سطح امروزی بتوانند نگهدارند، نصف‌کسانی که در صنعت اتومبیل‌سازی کار می‌کنند، بیکار خواهند شد و جایی برای کار پیدا نخواهند کرد.

یکی دیگر از ویژگی‌های این بحران، ناهم‌زمانی آغاز بحران اخیر در کشورهای مختلف است، به‌این‌مفهوم که بحران در آمریکا، کانادا و انگلستان زودتر شروع شد و در سایر کشورهای اروپای غربی و ژاپن دیرتر، و در سال ۱۹۸۱ به نقطه اوج خود رسید. در سال ۱۹۸۱ حجم تولید صنعتی در کشور-های اروپای باختری مجموعاً سه درصد پایین‌آمد، در حالی که در ۱۹۸۰ نسبت به سال پیش، یعنی ۷۹، بدون تغییر مانده بود. وضع در انگلستان از همه کشورها وخیم‌تر بود. طی دو سال ۸۱-۱۹۸۰ حجم تولید صنعتی دوازده درصد پایین‌آمد. تنها در رشته ساختمان مسکن و تاسیسات آموزشی میزان تولید در انگلستان بیست درصد عقب رفته است. در ایالات متحده آمریکا نتایج بحران بسیار شدید است. به‌ویژه سیاست اقتصادی ریگان، که ستون اصلی‌اش بالابردن بی‌تناسب و حیرت‌انگیز بودجه تسلیحاتی است، به تشدید بیکاری کمک کرده است. بودجه نظامی آمریکا، همان‌طور که می‌دانیم، به عدد نجومی نزدیک شده است. کافی است یادآور شویم که بر پایه پیش‌بینی‌های خود آمریکا، قرار است طی دهه هشتاد، جمع مخارج نظامی آمریکا به سه هزار میلیارد دلار در ده سال برسد، در صورتی که در ده سال گذشته، یعنی دهه هفتاد، از ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۰، تنها ۹۹۵ میلیارد دلار بود. یعنی بودجه نظامی آمریکا در دهه آینده سه برابر خواهد شد. و این خیلی جالب است که طی تمام تاریخ آمریکا، از پیدایشش تا سال ۱۹۸۰، مخارجی که برای تسلیحات شده، تنها ۲۴۰۰ میلیارد دلار بوده است. یعنی در ده سال ۶۰۰ میلیارد دلار بیش از تمام تاریخ آمریکا خرج تسلیحات خواهد شد! نتیجه این مخارج تسلیحاتی در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری، که نمونه‌ء دو کشورش، آمریکا و انگلستان، الان در مقابل چشم ما قرار گرفته، وحشتناک خواهد بود.

یکی از نتایج مهم بحران کنونی عبارتست از تشدید تورم در کشورهای سرمایه‌داری. تورم، که یکی از محصولات وحشتناک بحران اقتصادی و نظام اقتصادی سرمایه‌داری است، در کشورهای بازار مشترک در سال گذشته به دوازده و نیم درصد رسید. در ایالات متحده آمریکا، با تمام کوشش‌هایی که ریگان از راه‌های مختلف انجام داده، و از آن جمله تحمیل مقداری از فشار بحران به ژاپن و اروپای غربی، نرخ تورم از نه درصد پایین نیامد.

کسر بودجه‌های دولتی یکی دیگر از پدیده‌های این بحران است. در آمریکا کسری بودجه دولتی در ۱۹۸۱ به صد میلیارد دلار بالغ شد. پیش-بینی می‌شود که این کسری در ۱۹۸۲ به صد و نه میلیارد دلار خواهد رسید. در آلمان غربی، که "جزیره ثبات" دنیای امپریالیستی نام گرفته بود، در دهه هشتاد میزان قروض دولت پانصد درصد و در بلژیک سیصد و پنجاه درصد بالا رفت.

یکی از عمده‌ترین عوامل تورم در جهان سرمایه‌داری میزان وحشتناک دلارهای آمریکاییست، که در بانک‌های اروپای غربی و سایر کشورهای سرمایه‌داری انباشته شده، ولی نمی‌توانند به آمریکا بازگردند. حجم این دلارها هم اکنون از مرز هزار میلیارد دلار گذشته است. و این نتیجه‌اش عبارتست از تشدید بحران در تمام دنیای سرمایه‌داری و دنیایی که وابسته است به اقتصاد سرمایه‌داری، و از آن جمله کشور ما، که از لحاظ سیاسی خودش را آزاد کرده، ولی از لحاظ اقتصادی هنوز در زنجیر وابستگی به غرب به سر می‌برد. بحران در بازرگانی خارجی کشورهای امپریالیستی هم تاثیر به سزایی داشته است. بحران ۸۱ - ۱۹۸۰ تجارت خارجی را زیر ضربه قرار داده و در آن تغییرات جدی منفی به وجود آورده است. در نتیجه بحران‌های بی‌درپی و پیگیر ادواری دنیای سرمایه‌داری و عمیق شدن آن، جنگ بازرگانی آمریکا و اروپای غربی، آمریکا و ژاپن، ژاپن و اروپای غربی هر روز شدت بیشتری پیدا می‌کند، برای این‌که مسئله بازار و صادر کردن کالاهای تولید شده، به یک مسئله عمده برای دنیای سرمایه‌داری تبدیل شده است. اعداد زیرین نشان می‌دهد، که چه تغییراتی در نظام بازرگانی جهانی وارد شده، تغییراتی که موجب بی‌ثباتی جدی در نظام بازرگانی جهانی شده است:

سهام آمریکا در صادرات محصولات صنعتی از بیست و دو درصد در ۱۹۶۰ به پانزده درصد در ۱۹۷۹ پایین آمده و در سال‌های ۸۱ - ۱۹۸۰ این روند باز هم شدیدتر شده است. کافیت یادآور شویم که در بازار داخلی آمریکا، سهم انحصارهای آمریکایی در رشته محصولات الکتریکی از نود و نه درصد به هشتاد درصد پایین آمده است. این سهم در رشته محصولات الکتریکی خانگی، که سابقاً نود و چهار درصد بود، به چهل و نه درصد رسیده، یعنی نصف این بازار را انحصارهای ژاپنی و اروپای غربی اشغال کرده‌اند. فروش کالاهای آمریکایی در خود آمریکا، در نساجی از نود و سه درصد به پنجاه درصد رسیده، یعنی چهل درصد پایین آمده است. در رشته ماشین برای حساب و کارهای دفتری از نود و هفت درصد به پنجاه و هفت درصد رسیده، یعنی این هم باز تقریباً چهل درصد پایین آمده است. در سال ۱۹۸۰ اتومبیل‌های

خارجی بیست و هفت درصد بازار داخلی آمریکا را اشغال کردند. انحصار - های فولاد اروپای غربی بیست و پنج درصد بازار داخلی آمریکا را تسخیر کرده‌اند. در نتیجه این تغییر، صنایع فلزی آمریکا در سال ۱۹۸۱ تنها شصت و پنج درصد از ظرفیتش را توانست به‌کار اندازد و سی و پنج درصد از ظرفیتش بیکار مانده‌است. کارخانه هست. کارگر هست. ولی برای نظام سودکشی سرمایه‌داری انحصاری نمی‌تواند کار کند.

تغییراتی که در حجم مبادلات بین ژاپن و ایالات متحده آمریکا اتفاق افتاده، بیانگر پدیده بسیار جالبی است. در سال ۱۹۷۵ آمریکا در تجارتش با ژاپن یک میلیارد کمبود داشته، یعنی صادراتش به ژاپن یک میلیارد از وارداتش از ژاپن کمتر بوده است. در سال ۷۹ این مبلغ به ۱۵ میلیارد رسیده، یعنی ده برابر شده است. کمبود صادرات آمریکا به ژاپن نسبت به واردات آمریکا از ژاپن، در سال ۱۹۸۱ تا ۱۵ میلیارد بالا رفته، یعنی نسبت به سال ۱۹۷۵، ۱۵ برابر شده‌است. وزیر تجارت خارجه آمریکا پیش‌بینی کرده است که در سال ۱۹۸۵ این اختلاف، به سود صادرات ژاپن در مقابل صادرات آمریکا به ژاپن، به ۲۲ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۰ به چهل میلیارد خواهد رسید! حالا معلوم می‌شود که فشار آمریکا به ژاپن برای افزایش تسلیحات برای چیست.

تفاوت حجم مبادلات بین بازار مشترک اروپای غربی و ژاپن هم کمتر از این نیست. در سال ۱۹۷۵، بین صادرات ژاپن به اروپای غربی، به بازار مشترک، و صادرات بازار مشترک به ژاپن فقط ۳۰۰ میلیون دلار اختلاف بوده. در سال ۱۹۷۶ این مبلغ به سود ژاپن به ۶/۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۸۱، به سود ژاپن، به ۱۰ میلیارد دلار رسیده است. به این ترتیب ما می‌بینیم که سرخر عجیبی برای اروپای غربی و آمریکا در شرق آسیا در حال رشد است. و این همان جنگ بازرگانیت که ما می‌بینیم روز به روز دارد دنیای امپریالیستی را بیشتر آزار می‌دهد.

تشدید غارت "دنیای سوم" هم یکی از ویژگی‌های این دوران سرمایه‌داری در جریان بحران است. کشورهای امپریالیستی می‌کوشند تا بخشی از پی‌آمدهای منفی بحران اقتصادی خودشان را به دوش ملل غارت‌شده "دنیای سوم" بگذارند. مهم‌ترین وسایل غارت این کشورها عبارتند از: اول سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در همه رشته‌های اقتصادی کشورهای "دنیای سوم". دوم تحمیل قرضه‌های کمرشکن. سوم بازرگانی نابرابر. در همه این زمینه‌ها ما می‌بینیم که فشار امپریالیسم به "دنیای سوم" در سال‌های اخیر، به ویژه در سال‌های بحران، شدیدتر شده‌است. در آغاز سال ۱۹۸۲ میزان بدهی

کشورهای "دنیای سوم" به کشورهای امپریالیستی به ۵۲۴ میلیارد دلار رسیده، که سالیانه تنها چهار تا پنجاه میلیارد دلار باید سود برای این وام‌ها بپردازند. ایالات متحده آمریکا با بالا بردن میزان بهره، این غارتگری را هر روز شدت می‌دهد. ما می‌دانیم که یکی از راه‌هایی که آمریکا، با استفاده از نیروی اقتصادی، در پیش گرفته، برای این که مقداری از نتایج بحران را به‌دوش کشورهای "دنیای سوم" و به‌دوش رقیب‌های خودش بیندازد، عبارت است از بالا بردن میزان بهره در داخل آمریکا. در نتیجه آمریکا توانسته است فشار زیادی از این راه به اقتصاد اروپای باختری، بازار مشترک، ژاپن و "دنیای سوم" وارد آورد. از آغاز همین سال گذشته تا اکتبر ۱۹۸۱ - بانک بین‌المللی توسعه و عمران، که در حقیقت یک بانک آمریکاییست، میزان بهره‌قرضه‌های خودش را به ۱۱/۶٪ بالا برده است.

در سال ۱۹۸۱ اقتصاد کشورهای در حال رشد زیر ضربه‌های جدی و شدید قرار گرفت. مقدار شدیدی از این بحران را ما در اقتصاد خودمان حس می‌کنیم. یکی از عوامل گرانی و تورم بدون تردید همین تشدید بحران در دنیای سرمایه‌داریست.

وسیله دیگر غارت کشورهای "دنیای سوم" توسط کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته، کشورهای امپریالیستی، بازرگانی نابرابر است. آن‌ها قیمت اجناس صادراتی خودشان را بالا می‌برند و قیمت مواد خامی را که از این کشورها وارد می‌کنند، پایین می‌آورند. ما فقط در زمینه نفت، که یکی از مهم‌ترین صادرات "دنیای سوم" به کشورهای امپریالیستی است، در همین یک سال اخیر، بازی کشورهای امپریالیستی را دیدیم، که چگونه به کمک عربستان سعودی، انبارهای نفت خودشان را پر کردند و اضافه عرضه نفت در دنیا به وجود آوردند و در نتیجه کشورهای نفت‌خیز، کشورهای اوپک را مجبور کردند که در قیمت‌های فروش نفت خودشان تخفیف‌هایی بدهند و از بالا بردن قیمت نفت به تناسب بالا رفتن قیمت کالاهای صادراتی کشورهای امپریالیستی، که مبنای مهم اقتصادی برای کشورهای اوپک است، صرف‌نظر کنند.

بدین‌سان ما می‌بینیم که بازرگانی خارجی "دنیای سوم" در درجه اول تقریباً در دست سه‌بلوک مهم امپریالیستی است. کافی است به این ارقام نگاه کنیم: در سال ۱۹۷۹ سهم صادرات سه‌بلوک بزرگ امپریالیستی از مجموع صادرات جهانی به این شکل بوده است: اروپای غربی ۴۶/۹٪، آمریکا ۱۲/۱٪ و ژاپن هفت درصد؛ یعنی جمعاً ۶۶٪، برابر با دو سوم تمام صادرات جهان، را فقط این سه‌بلوک در دست خودشان دارند.

وسیله دیگر عبارتست از بالا بردن سرمایه‌گذاری در کشورهای "دنیای سوم". این حتی مسئله صادرات را در بخش قابل‌ملاحظه‌ای عقب‌گذاشته، یعنی میزان سودکشی کشورهای امپریالیستی هرروز از راه‌صدور سرمایه، یعنی سرمایه‌گذاری در "دنیای سوم"، و از راه تامین قرضه توسعه می‌یابد و مسئله صادرات کالاهای ساخته‌شده نقش درجه دوم پیدا می‌کند. ما می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های امپریالیسم، که‌لنین آن‌را کشف کرد و بسط داد، عبارتست از رشد صدور سرمایه نسبت به صدور کالا از طرف کشورهای امپریالیستی به کشورهای "دنیای سوم"، کشورهای درحال‌رشد. آمار خیلی جالب زیرین نشان می‌دهد که‌چطور حجم سرمایه‌گذاری کشورهای رشدیافته‌صنعتی سرمایه‌داری در کشورهای "دنیای سوم" و کشورهای دیگر با سرعت افزایش می‌یابد:

در سال ۱۹۷۳ سهم ایالات‌متحده ۱۰۱/۳ میلیارد دلار، اروپای غربی ۸۴/۸ میلیارد دلار، ژاپن ۱۰/۳ میلیارد دلار، کانادا و آفریقای جنوبی و استرالیا و زلاند جدید ۱۰/۶ میلیارد دلار بوده‌است، که اگر درصد بگیریم، از مجموع سرمایه‌گذاری‌هایی که در دنیا شده، سهم ایالات‌متحده آمریکا ۴۸/۹٪، اروپای غربی ۴۱٪، ژاپن ۵٪، کانادا و آفریقای جنوبی و استرالیا و زلاند جدید ۵/۱٪ بوده‌است. ولی در سال ۱۹۷۹ آمریکا ۹۲/۴ میلیارد دلار در خارج سرمایه‌گذاری کرده‌است، یعنی سرمایه‌گذاریش دوبرابر شده. اروپای غربی ۱۷۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده، یعنی دوبرابر شده. ژاپن ۲۹/۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده، یعنی سه‌برابر شده. کانادا و استرالیا و آفریقای جنوبی هم ۲۱/۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده‌اند. یعنی مجموع سرمایه‌گذاری کشورهای درجه‌اول امپریالیستی در خارج از سال ۱۹۷۳ تا ۷۹، از ۲۰۷ میلیارد دلار به ۴۲۱/۵ میلیارد دلار بالا رفته، یعنی بیش از دوبرابر شده‌است!

حجم سرمایه‌گذاری‌های کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری در کشورهای خارجی

۱۹۷۹		۱۹۷۳		
% از مجموع	میلیارد دلار	% از مجموع	میلیارد دلار	
۴۵/۶	۱۹۲/۴	۴۸/۹	۱۰۱/۳	ایالات متحده آمریکا اروپای غربی
۴۲/۲	۱۷۸/۰	۴۱/۰	۸۴/۸	

ژاپن	۱۰/۲	۵/۰	۲۹/۷	۷/۱
کانادا - آفریقای جنوبی - استرالیا - زلاند جدید	۱۰/۶	۵/۱	۲۱/۴	۵/۱
جمع	- ۲۰۷/	- ۱۰۰/	۴۲۱/۵	- ۱۰۰/

آمار دیگری نشان می‌دهد که چطور سهم ارزش تولیدات کمپانی‌های دختر کمپانی‌های اصلی کشورهای سرمایه‌داری در کشورهای خارجی، نسبت به تولید ناخالص ملی خود کشور، هر روز بالاتر می‌رود، یعنی مسئله سرمایه - گذاری در خارج بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند:

تولید آمریکا در سال ۱۹۶۰ در کشورهای خارج ۱۰٪ تولیدش در داخل بوده، اروپای غربی ۱۱٪ و ژاپن ۱۲٪ در سال ۱۹۷۳ تولید آمریکا در خارج به ۲۲/۵٪ مجموع تولید داخلش و در سال ۱۹۷۹ به ۴۰٪ مجموع تولید داخلش رسیده است. اروپای غربی از ۱۱/۲٪ در ۱۹۶۰ به ۱۶/۷٪ در ۱۹۷۳ و ۲۹/۲٪ در سال ۱۹۷۹ رسیده، یعنی تقریباً سه برابر شده.

تولید در خارج، یعنی سهم تولید "زیمنس" و "آی‌ک" و "جنرال موتورز" و اتومبیل انگلیسی و اتومبیل شورولت در تهران و تمام چیزهایی که این‌ها در خارج دارند، نسبت به تولیدی که در خود کشور هست، مرتباً بالا می‌رود.

حالا اگر به ارزش صادرات نگاه کنیم، از این هم جالب‌تر است. میزان ارزش مجموع صادرات آمریکا از تولید خارجی‌اش در سال ۱۹۶۰ دو برابر و شش دهم صادرات داخلش بود و در سال ۱۹۷۹ به پنج برابر صادرات داخلش رسیده است. تولید در خارج کشور، یعنی این که احتیاج به صدور کالا از داخل کشور به خارج ندارد. کفایت در همان کشورهایی که تولید می‌کند، کالایش را بفروشد و حتی به کشورهای دیگر صادر کند. الان شرکت - های آمریکایی که در پاکستان تولید می‌کنند، بخشی از این تولید را به نام تولیدات پاکستانی یا ترکیه‌ای یا مثال آن‌ها، حتی به ایران ما هم می‌فروشند! اروپای غربی از ۷۲٪ به ۱۲۶٪ و ژاپن از ۱۲٪ به ۱۴۱٪ رسیده، یعنی ده برابر هم بیشتر تغییر کرده است.

همه این‌ها نشان‌دهنده آنست که امپریالیسم جهانی کوشش می‌کند، در عین بحران، فشار بحران را به دوش خلق‌های محروم کشورهای در حال رشد منتقل کند و در داخل کشورهای امپریالیستی هم، از راه بالا بردن قیمت‌ها، یعنی غارت آن حقوق محدودی هم که به کارگران داده می‌شود، از راه بیکار کردن کارگران، یعنی تبدیل آن‌ها به قحطی‌زدگان و گرسنگان

و کسانی که ماهها و سالها بایستی در جستجوی این باشند که بتوانند زندگی حداقل فوق العاده پایین تر از سطح متوسط را اداره بکنند، به دوش توده های زحمتکش تحمیل کند. یعنی سرمایه داری، در عین بحران، سود-کشی اش به هیچ وجه عقب نمی رود، بلکه با قدرت اقتصادی که دارد، کوشش می کند که تمام بار بحرانی را که ایجادکننده اش خودش - نظام غارتگر امپریالیستی است، به دوش توده های محروم جهان بیفکند. تنها با برانداختن نظام سرمایه داری است که توده های محروم، چه در "دنیای سوم" و چه در کشورهای متروپل، کشورهای مادر سرمایه داری، می توانند بالاخره خودشان را از این بختک تاریخ؛ از این هشت پای خون آشام تاریخ، آزاد کنند.

نسبت ارزش تولیدات شعبات خارج از کشور به ارزش تولید ناخالص ملی کشور مادر و صادرات کشور مادر

نسبت ارزش تولیدات در کمپانی های دختر (درصد)						سالها
بهارزش صادرات			بهارزش تولید ناخالص ملی			
ژاپن	اروپای غربی	آمریکا	ژاپن	اروپای غربی	آمریکا	
۱۲/۲	۷۱۲/۳	۲۶۵/۷	۱/۲	۱۱/۳	۱۰/۸	۱۹۶۰
۸۰/۵	۸۴/۵	۴۱۴/۹	۷/۳	۱۶/۷	۲۲/۵	۱۹۷۳
۱۴۱/۱	۱۲۶/۱	۵۲۷/۹	۱۴/۴	۲۹/۱	۴۰/۱	۱۹۷۹

ما هر روز شاهد آن هستیم که تناسب نیروها در دنیا، به سود این روند تغییر می کند. هر روز امپریالیسم در مجموع خودش، علیرغم این که هارتر، متجاوزتر و خونخوارتر می شود، ضعیف تر می شود و نیروهای ضد امپریالیستی هر روز نیرومندتر می شوند. تاریخ نقش آن عناصر و نیروهای را به طور مثبت ثبت خواهد کرد، که به این روند غیر قابل بازگشت تاریخ فعالانه کمک برسانند.

شعار "بازار مشترک اسلامی" واقع بینانه نیست

پرسش: سؤال دوم، که تا حدودی به سؤال اول مربوط می شود، عبارتست از: نظر شما درباره شعار بازار مشترک کشورهای اسلامی چیست؟

پاسخ: البته مدتیست که این شعار از طرف مقامات مسئول جمهوری اسلامی مطرح می‌شود. برداشتی که ما به‌طور کلی در این زمینه داریم، اینست که ما این شعار را تا حدود زیادی فقط به‌عنوان یک شعار می‌توانیم تلقی کنیم. چون ما فکر می‌کنیم که با تجربه‌ای که امروز در دنیا مورد پذیرش است، ایجاد یک بازار مشترک بین یک سلسله از کشورها، بدون این که این کشورها دارای یک سیاست کلی مشترک و یک نظام اقتصادی مشترک، باشند، یک چیز تخیلی است، یک چیز فرضی است. علاوه بر این، یک بازار مشترک وقتی می‌تواند به وجود آید، که یک سلسله از کشورها از لحاظ اقتصادی واقعا مکمل هم دیگر باشند و بتوانند با اقتصاد خودشان کمبودهای متقابل را ترمیم کنند و بتوانند یک بازار واقعا مشترک موثری داشته باشند. به نظر ما وقتی گفته می‌شود "بازار مشترک کشورهای اسلامی"، اول باید دید که این کشورهای اسلامی کدام هستند، چه اقتصادی دارند، کجای دنیا هستند، اصلا چگونه می‌توانند با هم دیگر مبادلات اقتصادی داشته باشند و این مبادلات اقتصادی تا چه حدی می‌تواند برای رفع نیاز - برآوردن نیازهای این کشورها تعیین کننده باشد. مطرح کردن این شعار، که یک واحد اقتصادی بزرگ، به قول معروف، یک میلیارد نفری در کشورهای جهان به وجود آید، که می‌تواند با منابع عظیم نفتی و منابع دیگری که ممکنست داشته باشد، نقش بزرگ اقتصادی در جهان ایفا کند، البته گیراست، ولی به نظر ما از واقعیت خیلی دور است.

اول ببینیم که کشورهای اسلامی اصلا یعنی چه؟ من با حساب دقیقی که از آخرین آمار سال ۱۹۸۰ کرده‌ام، این نتیجه را به دست آورده‌ام که: مجموعا در نزدیک به ۵۱ کشور، یا اکثریت مردم اسلامی هستند و با اقلیت‌های اسلامی وجود دارند. هشتصد و سی میلیون نفر مسلمان در این ۵۱ کشور زندگی می‌کنند، که ۱۳۰ میلیون نفر این‌ها در کشورهایی هستند که یا سوسیالیستی اند و یا خواستار نیل به سوسیالیسم‌اند، مثل اتیوپی و افغانستان، ۷۰ میلیون در کشورهایی هستند که ستمگری سوسیالیستی دارند، مثل الجزیره، تانزانیا، گینه و غیره، نزدیک به ۱۵۰ میلیون نفر در هند و ایران و نیجریه هستند، که کشورهایی از لحاظ سیاسی مستقل و یا تا حدی مستقل، ولی از لحاظ اقتصادی دارای وابستگی‌های خیلی جدی به غرب هستند؛ ۵۵۰ میلیون نفر هم در کشورهای وابسته نظیر ایران آریامهری، مانند عربستان سعودی، پاکستان، ترکیه، بنگلادش، اندونزی، مصر، امارات خلیج فارس، مراکش، سودان و غیره زندگی می‌کنند.

این واقعیت است. بزرگ‌ترین کشورهای اسلامی عبارتند از: اندونزی با صد و سی میلیون نفر، بنگلادش با ۹۰ میلیون نفر، پاکستان با هشتاد میلیون

نفر و هند با هفتاد میلیون نفر؛ بعد کشورهای هستند مثل مصر با چهل و دومیلیون نفر، ترکیه با چهل و پنج میلیون نفر، ایران بین سی و شش تا چهل میلیون نفر، نیجریه با چهل میلیون نفر و اتیوپی با سی میلیون نفر؛ در اتحاد شوروی نزدیک به پنجاه میلیون نفر و در چین سی میلیون نفر مسلمان زندگی می‌کنند. بعد کشورهای کوچک بیست میلیون نفری و پانزده میلیون نفری و ده میلیون نفری هستند، مثل مراکش، الجزیره و افغانستان. و سرانجام کشورهای ده و پنج و سه و دو و یک میلیونی، که در سراسر جهان، به ویژه در آسیا و آفریقا پخش هستند. این واقعیت است. یعنی کشورهای با پانصد و پنجاه میلیون نفر مسلمان، وابسته کامل به امپریالیسم، به بازار جهانی امپریالیستی هستند، و تا وقتی هم که در این کشورها تغییرات بنیادی در نظام حکومتی و جامعه آنها به وجود نیاید، اشتراک بازار با آنها، یعنی اشتراک بازار با "جنرال موتورز" و "زیمنس" و "آگ" و غیره. در آماري که قبلا ارائه شد، من نشان دادم که سرمایه‌گذاری کشورهای غربی در درجه اول در این کشورهاست، و الا در کشورهای سوسیالیستی یا کشورهای مستقل، که سرمایه‌گذاری زیادی ندارند.

پس با این ترتیب مسئله این طور مطرح می‌شود که: بازار مشترک با این کشورها، یعنی با کشورهای که اکثریت مطلقشان وابسته به امپریالیسم جهانی هستند.

موضوع دوم عبارت از اینست که: آیا اقتصاد این کشورها می‌توانند هم دیگر را تکمیل کنند یا نه؟ این عامل هم نه فقط وجود کامل، بلکه حتی وجود تقریبی هم ندارد. ما می‌دانیم که کشورهای بزرگ مسلمان نشین اقتصاد فوق العاده عقب افتاده‌ای دارند، مثل اندونزی، بنگلادش، پاکستان. اینها اقتصاد خیلی عقب افتاده‌ای دارند، که حتی در مجموع شاید از ایران هم، از لحاظ درآمد ملی، از لحاظ رشد سطح تولید اجتماعی و غیره، به مراتب عقب افتاده‌تر باشند. اینها جز با بعضی از محصولات صنعتی دست دوم آمریکایی، اروپایی و ژاپنی، که در کشورهای خودشان می‌سازند و یا محصولات کشاورزی، نمی‌توانند مکملی برای اقتصاد ایران باشند، یعنی در مسائل به کلی فرعی. و از آنجا که کشور ما در زمینه کشاورزی با تمام قوا نقشه رسیدن به خودکفایی را دارد، پس به این ترتیب کالاهای کشاورزی کشورهای مثل اندونزی، بنگلادش، پاکستان و کشورهای نظیر، نمی‌تواند برای ما چیزهای تکمیل کننده‌ای باشد. و به این ترتیب، فرضی بودن این شعار روشن می‌شود. فقط اطراف ایران را در نظر بگیریم و ببینیم که کشورهای اسلامی منطقه کی‌ها هستند. یکی از آنها افغانستان است با ۱۶ میلیون نفر، که ایران هیچ‌گونه

رابطه‌ای نمی‌خواهد با آن برقرار کند. بعد از آن ترکیه، پاکستان، امارات
 خلیج فارس، عمان، عربستان سعودی، عراق، و کمی دورتر، مصر کشورهای
 هستند که می‌توانند در بازار مشترک شرکت کنند. کشورهای کوچکی که نه تولید
 قابل توجهی دارند نه بازاری هستند، نقشی در بازار مشترک نمی‌توانند بازی
 کنند. پس بازار مشترک در حقیقت می‌شود ایران و پاکستان و ترکیه و مصر و
 عربستان سعودی و امارات خلیج فارس. خوب، واقعا یک چنین بازار مشترکی،
 با وابستگی‌های سیاسی این دولت‌ها (غیر از ایران) با نظام‌های اقتصادی
 که در این کشورها هست، اصلا می‌تواند وجود آید؟ ضمناً در بازار مشترک
 آزادی تجارت و رفت و آمد و نظایر آن باید وجود داشته باشد، و الا فقط با
 گفتن این‌که ما با این‌ها معامله می‌کنیم، بازار مشترک درست نمی‌شود. بازار
 مشترک تقریباً آن شکلی است که در اروپای غربی به وجود آمده، پایین‌کشور-
 های سوسیالیستی وجود دارد، که به طرف یک بازار مشترک می‌رود، چون هنوز
 هم، به علت عوامل عینی که در مسئله رشد تولید و ارزش‌ها و قیمت‌ها و
 غیره هست، یک بازار مشترک بین کشورهای سوسیالیستی نتوانسته است به
 وجود آید. اگر در بازار مشترک فقط به همین اکتفا شود که ما تجارت مان را
 در درجه اول با این کشورهایی که اسلامی هستند، ولی در عین حال کشور-
 هایی هستند که وابسته به امپریالیسم‌اند، انجام دهیم، این را نمی‌توان
 بازار مشترک نامید. این نام‌گذاری نادرستی است. اسم بی‌معنایی است.
 ولی اگر بخواهیم بازار مشترک واقعی به وجود بیاوریم، آن وقت بایستی
 انتظار بکشیم که در آن کشورها نظام اجتماعی تغییر کند، سمت‌گیری اقتصادی
 آن‌ها اقلاً همان هم‌آهنگی را داشته باشد که مثلاً بازار مشترک کشورهای
 اروپای غربی دارد، یا بازارهای کشورهای سوسیالیستی دارد. یعنی همه
 این کشورها مثل ایران، الجزیره، سوریه، لااقل سمت‌گیری ضد امپریالیستی
 و استقلال طلبانه داشته باشند. آن وقت می‌توانند درباره مسائل اقتصادی
 هم تصمیم‌هایی بگیرند که از لحاظ ماهوی نزدیک باشد. و الا اگر یکی از
 این کشورها بخواهد تصمیمی بگیرد، که این تصمیم را "جنرال موتورز" آمریکا،
 "لیلاند" انگلستان، "آگ" و "زمینس" آلمان غربی تعیین می‌کنند، این
 می‌شود بازار مشترک ایران با دنیای امپریالیستی، یعنی همان وابستگی سابق
 زیر پوشش‌های جدید. لباس‌هاشان عوض شده. لباس آمریکایی و انگلیسی و
 آلمانی و ژاپنی تبدیل شده است به لباس پاکستانی و مصری و ترک و عرب!
 اگر هم ایران بخواهد فقط بازار مشترک با کشورهای سوسیالیستی
 دارند یا واقعا مستقل و ضد امپریالیستی هستند، مثل الجزیره، سوریه، لیبی،
 یمن دموکراتیک، تانزانیا، گینه و چند کشور دیگری که واقعا دارای موضع‌گیری

سیاسی مستقل ضد امپریالیستی هستند، تشکیل دهد، آن وقت ما از لحاظ اقتصادی می بینیم که این کشورها واقعا نمی توانند مکمل اقتصاد و برآورنده احتیاجات ایران باشند، نه از لحاظ کمیت، نه از لحاظ کیفیت.

به این ترتیب، "بازار مشترک اسلامی" به نظر ما شعاری بیش نیست. به نظر ما دولت ایران، اگر می خواهد استقلال سیاسی به دست آمده را تحکیم و بازگشت ناپذیر کند، بایستی در جهت استقلال اقتصادی واقعی، یعنی بیرون کشیدن خودش از وابستگی به دنیای امپریالیستی، اعم از مستقیم و غیر مستقیم گام بردارد. این لازمه اش استقرار مناسبات پایه ای اقتصادی با تمام دنیای ضد امپریالیستی است، مناسباتی که بر اساس احترام متقابل برابری کامل باشد. مناسبات اقتصادی هم باید در درجه اول بر اساس پایاپای باشد، یعنی طرف معامله پایاپای ما همانقدر محتاج به تجارت با ماست، که ما محتاج به تجارت با او هستیم، و این خود استقلال را تضمین می کند. درست به همین علت است که کشورهای سرمایه داری امپریالیستی هرگز حاضر نیستند با کشورهای در حال رشد معامله پایاپای بکنند، برای این که همین معامله از شدت نفوذ سلطه گرانه آنها می گاهد.

به این ترتیب ما می بایستی بر این اساس، با آن بخش از دنیای صنعتی، که می تواند جواب دهنده خواست های ما باشد، مناسباتمان را توسعه دهیم. ولی با کمال تاسف دیده می شود که محافل نیرومندی در حاکمیت جمهوری اسلامی هستند که می کوشند روند سالم رشد و گسترش مناسبات اقتصادی ایران را با کشورهای که به استقلال ایران عمیقاً احترام می گذارند، کند کنند. با کمال تاسف ما می بینیم که هنوز سهم عمده در واردات سال ۱۳۶۰ ما، که به یک عدد نجومی بی سابقه ای رسیده، عبارتست از معاملات با بزرگترین کشورهای امپریالیستی، که در محاصره اقتصادی ما شرکت کرده اند، یعنی با اروپای غربی و ژاپن. به نظر ما این آمار نشان دهنده وضع سالمی در اقتصاد کنونی کشور ما نیست. این آمار نشان می دهد که واردات کشور، از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰، به صورت زیر تغییر کرده است:

در سال ۱۳۵۶، یعنی اوج اقتصاد وابسته آریامهری، واردات ۱۰۳۴ میلیارد ریال بود. در سال ۱۳۵۷ به ۷۳۲ میلیارد پایین آمده. در ۱۳۵۸ به ۶۸۴ میلیارد رسیده. در ۱۳۵۹ تا ۷۷۷ میلیارد بالا رفته. و در سال ۱۳۶۰ یک باره واردات تا ۱۱۵۴ میلیارد ریال بالا رفته است.

این آمار نشان دهنده پدیده ناسالم دیگری هم هست. صادرات کشور (بدون نفت) در سال ۱۳۵۶، ۴۴ میلیارد ریال بوده. در سال ۱۳۵۷ به ۳۸ میلیارد رسیده. در سال ۱۳۵۸ تا ۵۷ میلیارد بالا رفته. در سال ۱۳۵۹ به

۴۶ میلیارد پایین آمده. و در سال ۱۳۶۰ به ۲۵ میلیارد ریال رسیده، یعنی فوق العاده ناچیز. این آمار از ضمیمه اقتصادی روزنامه اطلاعات مورخ پنجم اردیبهشت ۶۱ گرفته شده است.

خوب، حالا ببینیم که این ۱۱۵۴ میلیارد ریال واردات از چه کشور-هایی وارد شده است؟ مناسبانه آمار رسمی در این زمینه هیچ چیز نمی گوید. این هم جای تأسف است که چرا آمار رسمی واردات را نمی گویند؟ این از آن مسائلی است که مردم ایران، انقلابیون ایران نسبت به آن حساس هستند. آن ها می خواهند ببینند که از وابستگی اقتصادی به کشورهای غربی چقدر و به چه شکل باقی مانده؟ اگر آمار دقیق داده شود، معلوم می شود که در این زمینه هنوز تغییر اساسی در مناسبات اقتصادی ما پیدا نشده است. هنوز بازار ایران را کالاهای صادراتی از کشورهای امپریالیستی، مستقیم و یا غیر مستقیم، در چنگ دارند.

پدیده های ناسالمی که در اقتصاد کشور در نتیجه جنگ، در نتیجه خرابکاری امپریالیسم و محاصره اقتصادی و همه فشارهای دیگر اقتصادی امپریالیسم علیه جمهوری اسلامی ایران پیدا شده و اشتباهات و کمبودهای ناشی از برخوردهای نادرست مسئولان آن ها را تشدید کرده است، می تواند به پدیده های خطرناک برای اقتصاد، یعنی ایجاد بحران تبدیل شود. به نظر ما تصویب قانون ملی شدن تجارت خارجی می تواند گام بسیار موثری باشد، اگر واقعاً در جهت قطع وابستگی اقتصادی ایران از دنیای امپریالیستی مورد استفاده قرار گیرد. این بازرگانی خارجی می تواند در داخل تاثیر-هایی داشته باشد، ولی اگر در این جهت مورد استفاده قرار نگیرد، یعنی اگر به طور آگاهانه و دقیق تجارت خارجی ایران به طرف مبادلات با تمام کشورهایی که در مقابل دنیای امپریالیستی قرار دارند سوق داده نشود، به نظر ما در زمینه قطع وابستگی اقتصادی ایران از امپریالیسم، گام بزرگی برداشته نخواهد شد. البته در این صورت کسانی امثال علی بابایی و نیک خلق و غیره در دستگاه های اقتصادی کشور می توانند نقش فوق العاده خرابکارانه و خطرناکی ایفا کنند، برای این که این افراد بدون این که هیچ گونه اثری از خود باقی بگذارند، می توانند در تعیین سمت گیری اساسی مبادلات اقتصادی، که الان برای اقتصاد ما از عمده ترین مسائل است، نقش مخرب و خیلی خیلی خطرناکی بازی کنند. همین ارقام فوق العاده بزرگ در تجارت خارجی - ۱۰۰ میلیارد تومان در یک سال، ۱۱۵ میلیارد تومان در یک سال - می تواند یکی از منابع فاسدکننده دستگاه تجارت خارجی ما هم باشد، چون ما می دانیم که شرکت های امپریالیستی همیشه درصد معینی به حساب کسانی که خرید

می‌کنند، می‌ریزند. حتی تجار ما هم از این وسیله برای قاچاق ارز استفاده می‌کنند. یعنی فرض کنیم از یک شرکت سوئیسی یا شرکت ایتالیایی، آهن تنی هزار دلار خریده می‌شود. ولی یک قرارداد مخفیانه هم با آن شرکت وجود دارد، که از این هزار دلار، شرکت باید ۱۰۰ دلارش را به حساب آقای خریدار در بانک بریزد. حالا این خریدار می‌تواند سحر باراز باشد، می‌تواند هم رئیس اداره خرید باشد، که تصمیم می‌گیرد از آن شرکت خرید کند. به این ترتیب این صد دلارها برای هر تن، در سال به ده‌ها میلیون دلار، صدها میلیون دلار ارز تبدیل می‌شود، که در مقابلش چیزی به کشور وارد نشده است. و این یکراه دزدی و خروج ارز پوشیده‌ای است، که الان هم تجار به میزان وسیعی از آن استفاده می‌کنند. آن‌ها شارلاتانی و حقه‌بازی را به آن‌جا رساندند، که کالا سفارش دادند، ارز هم فرستادند، ولی در مقابلش هیچ چیز به ایران وارد نشده است! درباره این تقلب‌های بزرگ در روزنامه‌ها خیلی نوشته شده است. خوب، در بخش دولتی هم می‌تواند به همین شکل‌ها عمل شود. فقط در صورتی که تجارت خارجی علنی باشد، یعنی تمام خریدهای بزرگ با مناقصه انجام بگیرد و زدو بند و حقه‌بازی پشت پرده نباشد، هیچ‌گونه امتیازی نباشد برای کشورهای معینی مثل ژاپن و آلمان غربی و یادلال‌های آن‌ها، بلکه همه کسانی که حاضر هستند جنس به جمهوری اسلامی ایران بفرروشند، بتوانند واقعا آزادانه و روی رقابت آزاد در معاملات با ایران شرکت کنند. و در درجه اول هم معاملات تهاتری باشد، با قیمت‌های قابل بررسی بین‌المللی - فقط در این صورت تجارت خارجی ما می‌تواند واقعا به سود انقلاب گسترش و تکامل یابد. و الا این افسانه‌خیالی ایجاد بازار مشترک از کشورهای مستقل اسلامی با کشورهای غیرمستقل اسلامی، شعاری است که پشتوانه‌ای نخواهد داشت و نمی‌تواند داشته باشد.

ما با خودکفایی منطقی، معقول و نسبی برپایه تامین
عدالت اجتماعی موافقیم

سومین سؤالی که در زمینه مسائل اقتصادی شده، عبارتست از مسئله
شعار "خودکفایی".

پرسش: نظر شما درباره شعاری که این روزها در جمهوری اسلامی ایران
خیلی زیاد تکرار می‌شود، یعنی "حرکت به طرف خودکفایی"، چیست؟

پاسخ: اول ما بایستی خودکفایی را تعریف کنیم. ما فکر می‌کنیم که

خودکفایی در دنیای کنونی به این معنی نمی‌تواند باشد که یک کشور تمام
 احتیاجات خودش را بتواند خودش تهیه‌کند. حتی کشورهای بسیار پیشرفته
 و از لحاظ اقتصادی نیرومند، مثل ایالات متحده آمریکا، کشورهای عضو بازار
 مشترک اروپای غربی، اتحاد شوروی، جامعه کشورهای سوسیالیستی، و ژاپن هم
 نمی‌توانند به این معنی مطلق خودکفا باشند، یعنی تمام آن‌چهارا که احتیاج
 دارند، خودشان تهیه‌کنند. ما خودکفایی را البته به این مفهوم نمی‌فهمیم.
 ولی با اصطلاح خودکفایی در چارچوب منطقی‌اش موافق هستیم، یعنی یک
 کشور بتواند مستقلاً احتیاجات خودش را به‌طور عمده به‌وسیله تولید داخلی
 و به‌طور کمکی به‌وسیله مبادلات برابر با کشورهای دیگر جهان، مبادلاتی که
 به‌هیچ‌وجه دارای امتیاز زبان‌بخش برای اقتصاد کشور نباشد، تامین کند.
 چنین کشوری به‌سمت خودکفایی رفته است. ببینید، ممکن است که ما یک
 محصول کشاورزی را اصلاً نداشته باشیم. ما نتوانیم مثلاً در ایران قهوه به
 وجود بیاوریم. خوب، قهوه هم لازم داریم. ما با تمام معادن خیلی قیمتی
 هم که در ایران داریم، ممکنست در مورد یک ماده معدنی ضعیف باشیم، به
 اندازه کافی نداشته باشیم. خوب، بایستی مبادله کنیم با کشور دیگری که
 این ماده را دارد. به این ترتیب، ما از خودکفایی، خودکفایی منطقی،
 خودکفایی معقول، خودکفایی نسبی‌رामी فهمیم. و اما این‌که بایستی به‌سمت
 چنین خودکفایی رفت، این‌دیگر امروز شعار نیست. امروز این عبارتست از
 هدف همه انقلابیون و میهن‌دوستان ایران، که می‌خواهند اقتصاد وابسته
 ایران را به‌طرف اقتصاد غیروابسته‌ای، که حتماً بایستی به آن مفهوم منطقی
 خودکفا باشد، حرکت دهند. این‌که در زمان آریامهر اقتصاد آریامهری چقدر
 وابسته بوده، ما این‌را دیگر می‌دانیم. این وابستگی در جامعه ما چه فقر و
 بدبختی به‌بار آورده، این‌را هم می‌دانیم. رهبران جمهوری اسلامی ایران
 هم در گفتارهای خودشان نشان می‌دهند که به این ویژگی‌ها کاملاً وارد هستند
 و به‌همه این بدبختی‌های اجتماعی با چشم باز نگاه می‌کنند. خوب، حالا
 ما می‌خواهیم برویم به‌طرف از بین بردن بی‌عدالتی‌های اجتماعی، بالا
 بردن سطح رفاه مردم، و در نتیجه خودکفا کردن جامعه ایران برپایه تامین
 عدالت اجتماعی. چون یک‌جامعه می‌تواند خودکفای نسبی باشد، ولی اگر
 عدالت اجتماعی در آن نباشد، این جامعه البته هدف جمهوری اسلامی،
 هدف انقلابیون ایران نمی‌تواند باشد. هدف انقلابیون ایران عبارتست از
 یک‌جامعه خودکفا با آن مفهوم منطقی، ولی برپایه تامین عدالت اجتماعی.
 من برای این‌که بگویم نظریات مشترک ما با حاکمیت جمهوری اسلامی در
 ارزیابی گذشته و حال و هدف‌های کلی برای آینده، در مسئله اقتصاد و

عدالت اجتماعی، در چیست و پیشنهادهای ما با آن چه که حاکمیت جمهوری اسلامی در نظر می‌گیرد و نقشه می‌کشد، چه تفاوتی دارد، اول از نکاتی که در بیانیه شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی مورخ فروردین ۱۳۶۱ و در گفتار حجت‌الاسلام خامنه‌ای رئیس‌جمهور در گفتگو با استانداران قابل توجه است، شروع می‌کنم و بعد می‌روم سر اصل مسئله.

در بیانیه شاخه کارگری این‌طور نوشته شده:

"رژیم منغور شاهنشاهی برای نابودی اسلام و تضعیف قدرت مسلمین به دستور آمریکا سعی در نابودی زیربنای اقتصادی این کشور داشت، به طوری که اگر خدای ناکرده چندسالی حکومت ننگین شاه ادامه می‌یافت، هم کشاورزی ما صد درصد نابود شده بود و هم جز صنعت مونتاز و مقداری آهن پاره آمریکایی در این کشور هیچ یافت نمی‌شد. اکنون ما وارث عملکردهای خائنانه اقتصادی نوکر حلقه به‌گوش آمریکا، یعنی شاه‌خائن هستیم. کارخانجات ما همگی مونتاز بوده و سالیانه میلیاردها تومان بابت ضررکرد این میراث منحوس بایستی دولت انقلابی ما متحمل شود. از سوی دیگر اگر ادوات جنگی ما وابسته به آمریکاست و در وضعیت تحریم اقتصادی تهیه قطعات یدکی برای آن‌ها از بازارهای آزاد جهان کم‌رشد می‌باشد، و از سوی دیگر به علت بروز جنگ و نابودی تعدادی از بنادر، صدور نفت تقریباً، به‌جز مقدار کم، غیرممکن گشته‌است. از طرفی علاوه بر خرابی‌های ناشی از جنگ دولت وارث میلیون‌ها آواره جنگی، پناهندگان آواره افغانی و رانده‌شدگان عراقی و اسرای جنگی می‌باشد."

البته ما با همه مطالب این گفتار عیناً موافق نیستیم، ولی واقعیت اینست که قسمت اعظم صنایع ما، صنایع مونتاز کالاها نیم ساخته کشورهای امپریالیستی است و جز زیان چیزی برای کشور ما به بار نمی‌آورد و فقط وسیله تحکیم زنجیر وابستگی ما به اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری غارتگر امپریالیستی است. نتیجه این اقتصاد و غارت کلان سرمایه‌داری و بزرگ مالکی، که پایه اجتماعی رژیم شاه بوده، این است که حجت‌الاسلام خامنه‌ای رئیس‌جمهور می‌گوید:

"هنوز در جامعه ما فقر به شکل دردآور آن و تبعیض و تفاوت‌های وحشت‌آور اقتصادی وجود دارد. در برخورداری‌های اجتماعی مردم تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد و گروهی در رفاه به سر می‌برند، ولی طبقات مستضعف کشور ما هنوز در فکر تأمین احتیاجات روزانه خود هستند و تازمانی که سیستم‌هایی از سوی دولت برای رفع استضعاف به وجود نیاید، همه کارها سطحی و مقدماتی است و مادامی که بیکاری و کمبود تولید و محاصره اقتصادی وجود دارد و منابع درآمد صد درصد زیر نظر دستگاه‌داره‌کننده کشور نیست و طرح‌های

اقتصادی سالمی به صورت قانون در سراسر کشور عمل نمی شود ، این وضعیت کمابیش وجود دارد ."

خوب ، ما باین گفته کاملاً موافق هستیم . ما معتقدیم که الان جامعه ما جامعه‌ای است از لحاظ اقتصادی فوق العاده ناسالم . جامعه‌ای است که هنوز در آن غارتگری به شدت وجود دارد . هنوز توده‌های محروم به سبانه‌ترین شکل از طرف سرمایه‌داری به خصوص سرمایه‌داری تجارتي ، بازار توزیع کننده ، و از طرف عناصر مختلفی که حتی در دستگاه دولتی هستند ، مثل علی‌بابایی و فرزندش ، و از این اهرم‌های دولتی برای انواع غارت مردم استفاده می‌کنند ، غارت می‌شوند . این که گفته می‌شود بیکاری هنوز به طور خیلی شدید وجود دارد ، کمبود تولید وجود دارد ، محاصره اقتصادی سرمایه‌داری را بایستی درهم شکست ، منابع درآمد در اختیار دستگاه اداره کننده دولت نیست ، هنوز از این سودهای وحشتناک کلان سرمایه‌داران بزرگ و مالکان مالیات گرفته نمی‌شود ، طرح‌های اقتصادی هنوز به صورت قانون وجود ندارد . همه این‌ها گفته‌های بسیار درستی است . از طرف دیگر حجت الاسلام خامنه‌ای می‌گوید :

"یکی از بزرگ‌ترین انگیزه‌های شروع این انقلاب رفع بی‌عدالتی‌های رژیم طاغوت و ایجاد عدالت اسلامی در میان طبقات مختلف کشور بوده ، اگر ما زمانی حدودی در هدف خود پیشرفته و بی‌عدالتی‌ها را کم نماییم ، این انگیزه تحقق می‌یابد."

واقعیت این است که هنوز پیشرفتی نشده ، و همان طور که خود آقای خامنه‌ای گفته است ، فقر به شکل دردآور آن و تبعیض و تفاوت‌های وحشت‌آور اقتصادی وجود دارد . پس ما باید برویم به طرف ایجاد اقتصاد خودکفایی ، که بخواهد این مسائل اجتماعی را حل کند . حل این مسائل اجتماعی یعنی چه ؟ یعنی سطح زندگی توده‌های مردم را بالا بیاورد . رفاه توده‌های ده‌ها میلیونی محروم ، تبعیض شده و فقیر را تامین کند . در بهره‌گیری از ثروت های تولید شده در جامعه تعادل به وجود آورد . رسیدن به این هدف دو تا شرط دارد : یک شرط آن تغییر بنیادی مناسبات اقتصادی - اجتماعی است در جهت تامین منافع توده‌های محروم شهرو روستا و محدود کردن سودجویی سرمایه‌داران و پایان بخشیدن به غارتگری بی‌بندوبار آن‌ها . شرط دوم حرکت سریع به سوی رشد اقتصادی و تولید اجتماعی است . اگر ما نتوانیم این دو تا شرط را به وجود آوریم ، همه حرف‌ها درباره خودکفایی و عدالت اجتماعی فقط شعار باقی خواهد ماند .

به این ترتیب ، خودکفایی و عدالت اجتماعی ، یعنی از یک طرف تصویب

قوانینی برای اجرای کامل آنچه که در قانون اساسی در زمینه اقتصادی تصریح شده است، با همان محتوا و مفهوم، بدون - به قول آیت اله مشکینی - "ذبح شرعی" و از طرف دیگر توسعه تولید کشاورزی، گسترش تولیدات صنعتی، بالا بردن آموزش اجتماعی، گسترش بهداشت و درمان، حل مسئله مسکن. اینها عمده ترین مسائلی است، که بدون حل دسته جمعی آنها، نه حل مسئله خودکفایی، نه حل مسئله عدالت اجتماعی، امکان پذیر نیست بایستی در این جهات حرکت کرد.

امروز ما به مسائل عدالت اجتماعی و تغییر مناسبات بنیادی نظام اقتصادی کاری نداریم. فقط می خواهیم به مسائلی که در مقابل تولید کشاورزی، تولید صنعتی، آموزش، بهداشت و درمان و مسکن و نظایر آن قرار گرفته است، بیشتر توجه بکنیم.

بافرض این که ما عدالت اجتماعی را برقرار کرده ایم، باید ببینیم که چه کارهایی باید انجام گیرد، تا بتوانیم به خودکفایی مبتنی بر عدالت اجتماعی برسیم؟ باید اول ببینیم که ما کجا هستیم و چه داریم. دوم ببینیم که چه باید داشته باشیم، برای این که بتوانیم حداقل رفاه را، در چارچوب خود-کفایی و گفته رئیس جمهور و قانون اساسی، برای توده های محرومی که الان در فقر دردآوری زندگی می کنند، تامین کنیم؟ بعد ببینیم که از چه راه می توانیم در کوتاه مدت، از وضع موجود به وضع مطلوب برسیم و این تغییر اساسی را انجام دهیم؟ کوتاه مدتی که من می گویم، البته مفهومش این نیست که در عرض چهار ماه و شش ماه می شود این مسائل را حل کرد. این البته روند طولانی تری است، که ما باید با دقت کامل ابعادش را تشخیص بدهیم و گام به گام، با پاهایی که محکم باید روی زمین بگذاریم، تا خطر لغزشی برایش وجود نداشته باشد، به پیش برویم.

واقعیت اینست که در زمینه تولید کشاورزی، همان طور که همه تا به حال گفته اند، ما از یک کشور خودکفا خیلی خیلی دور هستیم. ما برای رفع ابتدایی ترین نیازهای کشور درباره تولید کشاورزی هنوز محتاج کشورهای امپریالیستی هستیم. فقط کفایت تولیدات کشاورزی ایران را با تولیدات یکی از کشورهایایی که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران معتقد است، که هنوز به خودکفایی به اندازه کافی نرسیده، مقایسه کنیم. البته این اعتقاد دوستان مسلمان مبارز ما در حاکمیت جمهوری اسلامی اعتقاد درستی نیست، ولی خوب، کفایت فقط مقایسه ای کنیم. من این مقایسه را، در یکی از گفتارهای سابق، با کشور بلغارستان و کشور مجارستان کرده ام و رفا می توانند به آن مراجعه کنند. در این جا ما می توانیم حتی درباره کشور اتحاد شوروی هم آمار بدهیم،

که کشور است که از این لحاظ به خود کفایی رسیده، منتهی برای رفع کمبودهای خود احتیاج به مبادلات دارد. و اما تولید کشاورزی ایران در زمینه غلات، مطابق آمار داده شده در بهترین سالها، - سال ۱۹۸۰ - ۷/۵ میلیون تن است، که به هر فردی سرانه ۲۱۲ کیلوگرم می رسد. سرانه قند تولید شده ۱۷/۵ کیلوگرم، سرانه پنبه تولید شده ۲/۳ کیلوگرم و سرانه سبزمسی تولید شده ۳/۷ کیلوگرم است. و اما در اتحاد شوروی، در همان سال ۱۹۸۰، که یکی از بدترین سالهای تولید کشاورزی بوده، مجموع تولید غلات ۲۰۵ میلیون تن بوده، که سرانه ۷۷۳ کیلوگرم می شود، یعنی سه برابر نیم تولید سرانه ایران. سرانه سیبزمینی تولید شده در اتحاد شوروی ۳۱ کیلوگرم است، در ایران ۲/۳ کیلوگرم. سرانه قند تولید شده در اتحاد شوروی ۳۸ کیلوگرم است، در ایران ۱۷/۲ کیلوگرم. یعنی ما حتی اگر بخواهیم به سطح تولیدات کشاورزی در اتحاد شوروی برسیم - که مبارزان اسلامی ما معتقد هستند آن جا هنوز کمبود دارند - تولیدمان بایستی سه تا چهار برابر نسبت به آن چه که هست، اضافه شود. و بالا بردن تولید کشاورزی ایران در حدود سه تا چهار برابر برای این لازمست که آن کسانی، که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه گفتند، که هنوز چرا می روند و علف می خورند - آن ها هم نان داشته باشند، گوشت داشته باشند، پسر داشته باشند، غذای عادی یک فرد ساده غیر مرفه، یک فرد زحمتکش عادی را بتوانند داشته باشند. برای نیل به این هدف، ما احتیاج داریم که تولید کشاورزی خودمان را در بعضی اقلام تا سه برابر و در بعضی اقلام تا ده برابر بیشتر کنیم. در تولیدات صنعتی وضع از این هم کمی عقب افتاده تر است. مثلاً به تولید صنعتی ایران در سال ۱۹۷۸ نگاه کنیم. مطابق آمار موجود، در سال ۱۹۷۸ در ایران نوزده میلیارد کیلووات نیروی برق تولید شده، یعنی سرانه ۵۳۰ کیلووات برای هر فرد. فولاد فقط ۱۶ کیلوگرم، ذغال سنگ ۲۰۰ کیلوگرم و سیمان ۲۰۰ کیلوگرم بوده است. تازه سیمان جزو بهترین تولیدات ایران است. از لحاظ تعداد تراکتور و ماشین و نظایر آن هم در سطح فوق العاده عقب افتاده ای هستیم. حالا همین اعداد را با اتحاد شوروی مقایسه کنیم. نیروی برق در اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۱ - ۱۳۲۵ میلیارد کیلووات بوده، آن هم برای جمعیتی که نزدیک شش برابر نیم ایران است. یعنی تولید برق در اتحاد شوروی بیش از ۷ برابر ایران است. سرانه تولید ذغال سنگ در ۱۹۸۰ دو تن و هفت دهم و فولاد ۵۶۰ کیلوگرم بوده است. در ایران سرانه تولید فولاد ۱۶ کیلوگرم است. ما هنوز برای این که به سطح عادی تولید سیمان مورد احتیاج برای ساختمان مسکن و غیره برسیم، باید حتی تولید سیمان

را، که در ایران به طور نسبی خیلی بالاست، دو برابر کنیم، سه برابر کنیم. این وضع صنعت است. در مسئله ساختمان ماشین و ابزار و غیره، که در شرایط فوق العاده عقب افتاده و ابتدایی است و قسمت قابل ملاحظه اش هم صنایع مونتاز است، برای این که بخواهد به صنایع اصلی تبدیل شود، کار خیلی خیلی سنگینی در مقابل اقتصاد ما قرار گرفته است. این هانومنه‌هایی در زمینه تولید است. حالا به بعضی از نمونه‌های دیگر، که نشان دهنده آن تمدن و رفاهی است که نامین آن در قانون اساسی تصریح شده است، می‌پردازیم. این‌ها هم خیلی قابل ملاحظه است. یعنی باید دید که واقعا ما چه کاری بایستی انجام دهیم، برای این که به این هدف‌ها برسیم؟ مثلا آموزش را در نظر بگیریم. خوب، آموزش ایران در وضع فوق العاده در دناک و عقب افتاده است. در سال ۱۳۵۵ تعداد باسوادان از هفت سال به بالا فقط ۴۷٪ بود - مردها ۵۸/۶٪ و زن‌ها ۳۵٪. در مناطق شهری ۶۵٪ و در مناطق دهقانی فقط ۲۹٪ باسواد بودند. تعداد کل دانشجویان کشور ما در سال ۵۹ - ۱۳۵۸ - ۱۷۴۲۱۷ نفر و تعداد فارغ التحصیلان ۳۵۶۰۰ نفر بوده است. یعنی یک دانشجو برای هر دو بیست نفر از ساکنین کشور ما. حالا ما این را باز مقایسه کنیم با همین کشور همسایه‌مان. در اتحاد شوروی اصلا بی سواد وجود ندارد. از هر پنج نفر یک نفر در مدارس ابتدایی، یا متوسطه حرفه‌ای، یا متوسطه فنی، یا دانشگاه‌ها و تکنیکوم‌ها تحصیل می‌کنند. از ۲۶۵ میلیون نفر جمعیت اتحاد شوروی، جمعا ۵۲ میلیون نفر مشغول تحصیل هستند. دانشجویان ۵ میلیون و ۲۳۰ هزار نفر را تشکیل می‌دهند، یعنی یک دانشجو برای هر ۵ نفر از ساکنین، یعنی اتحاد شوروی چهار برابر ایران دانشجو دارد. تعداد دیپلمه‌های دانشگاه‌ها و تکنیکوم‌ها در سال ۲ میلیون نفر است، یعنی یک نفر برای هر ۱۲۶ نفر. تعداد دیپلمه‌های دانشگاه‌ها یک میلیون و ۲۷۴ هزار نفر در سال است، یعنی برای هر ۲۰۸ نفر از ساکنین یک دیپلمه از دانشگاه بیرون می‌آید. در مورد کودکان و نوجوانان، که دیگر بحثی نیست. بدترین وضع در ایران مسئله بهداشت و مسکن است. در مسئله بهداشت، در سال ۱۳۵۹، مطابق آمار که دولت داده است (این که تا چه حد این آمار برای سال ۱۳۶۰ دقیق است - با توجه به فرار بخش مهمی از پزشکان - قابل بحث است) تعداد پزشکان ۱۶۹۳۷ نفر بوده، که از این‌ها تعداد ۸۲۷۹ نفر فقط در تهران بوده‌اند. یعنی تهران با پنج میلیون نفر از جمعیت ایران، تقریبا ۵۰٪ از اطباء را دارد و سی و یک میلیون نفر از مردم ایران هم ۵۰٪! برای سی و یک میلیون نفر حدود ۸۷۰۰ پزشک، یعنی برای هر ۲۴۵ نفر یک پزشک وجود دارد! همین جا من مقایسه می‌کنم ایران را با

جمهوری‌های آسیایی اتحادشوروی. در این جمهوری‌ها الان تعداد پزشک برای هر ۲۸۰ نفر یک‌نفر است. در ایران برای ۲۴۵۰ نفر یک‌پزشک و در جمهوری‌های آسیایی اتحادشوروی برای هر ۲۸۰ نفر یک‌پزشک! در تمام اتحاد جماهیر شوروی یک‌میلیون پزشک هست، یعنی برای هر ۲۶۵ نفر یک پزشک وجود دارد.

بدین‌سان در ایران ما، از لحاظ پزشک وضع فوق‌العاده دردناکی وجود دارد. همین‌طور است در مورد تختخواب بیمارستان‌ها و غیره. این درد در برخی نواحی دیگر وحشتناک است. در سیستان و بلوچستان فقط ۵۶۵ تختخواب، ۱۶۵ پزشک و یک مرکز اورژانس هست برای ۶۶۴ هزار نفر ساکنین؛ یعنی برای هر ۴۲۸۰ نفر یک پزشک و برای هر ۱۱۷۵ نفر یک تختخواب بیمارستان وجود دارد! حتی در تهران، که نیمی از پزشکان ایران و نیمی از تختخواب‌های بیمارستان‌های ایران را دارد، هنوز ما به نرم بین‌المللی نرسیده‌ایم، که برای رفاه توده‌های محروم حتما ضرور است، یعنی هنوز بایستی توسعه پیدا کند. ما می‌دانیم که هنوز حتی در کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی هم این حد آخر نیست، بلکه هنوز در این زمینه‌ها برای گسترش‌های جدید، نقشه کشیده می‌شود.

بدین‌سان، ما راه فوق‌العاده طولانی در پیش داریم، برای نیل به این هدف‌ها، سرمایه‌گذاری لازم است، باید تولید صنعتی بالا رود، باید ثروت ملی افزایش یابد. برای این‌که این‌ها دیگر رشته‌های تولیدکننده نیستند، رشته‌های تأمین رفاه عمومی هستند.

پس در مسئله تأمین خودکفایی برپایه ایجاد رفاه حداقل و تأمین عدالت اجتماعی، که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، دیگر شعار بی‌پشتوانه نمی‌توان داد. بایستی به دنبال این شعار، نقشه و اعداد دقیق بیاید؛ بررسی‌های علمی بشود؛ نقشه‌ها در مقابل افکار عمومی مردم گذاشته شود، تا مردم بتوانند قضاوت کنند، اظهار نظر کنند، که آیا این نقشه درست است یا نیست؛ مثل همه آن کشورهایی که در این راه پیش رفتند و توانستند موفقیت‌های بزرگ تاریخی به دست آورند. بر اساس این واقعیات است که ما می‌بینیم که یکی از شعارهای مد شده در جامعه ما، چقدر با واقعیت تلاش برای نیل به خودکفایی غیرمنطقی و غیرواقعی است. می‌گویند که روستاییانی را که به شهرها آمده‌اند، برگردانیم به روستا. آخر این‌که به کلی نادرست است. برای روستاییانی که به شهرها آمده‌اند، بایستی کار ایجاد کرد. روستای ایران، با آن میزان زمین و آن میزان آبی که در اختیار دارد و می‌تواند داشته‌باشد، نه تنها نمی‌تواند این‌ها را بپذیرد، بلکه با پیش بردن اقتصاد کشاورزی بر

پایه صنعتی شدن، برپایه مکانیزه شدن، تعدادی از روستاییانی هم که الان روستاهای ایران هستند، حتماً بایستی در رشته‌های دیگر تولیدی، در رشته‌های صنعتی، یعنی در شهرها، شهرک‌ها و در واحدهای صنعتی به کار گمارده شوند، و الا خودکفایی با هوا که نمی‌شود، با شعار هم نمی‌شود. البته برای کوتاه مدت می‌شود این کار را کرد، که مثلاً تعداد بسیار قلیلی از این روستا-ییانی را که به شهرها آمده‌اند، با امتیازات گوناگون، که البته نمی‌شود آن را برای دوران طولانی ادامه داد، به روستا برگرداند. ولی اقتصاد روستایی ما از کمبود نیروی کار زجر نمی‌کشد. الان بیش از ۵۰٪ نیروی آماده به کار ما در روستاها هستند. بیش از ۵۰٪ از جمعیت کشور در روستاها هستند. و این هنوز ذخیره بزرگی برای توسعه فعالیت کشاورزی است. بایستی آن عناصر دیگر برای توسعه فعالیت را ایجاد کرد، که عبارت است از مکانیزه کردن، کود خوب، ایجاد تسهیلات برای کشاورزان، تعاونی کردن اقتصاد کشاورزی برپایه واگذاری زمین‌های ملاکان غارتگر به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، بردن صنعت با کمک دولت به داخل روستا، هم از لحاظ تکنیک، یعنی بردن تراکتور و غیره، و هم از لحاظ جاده‌سازی، تامین حمل و نقل و غیره - یعنی همه آن عواملی را که برای رشد اقتصاد کشاورزی برپایه برداشت‌های علمی امروز تمدن جهانی لازم است، باید به وجود آورد. حالا با این که ما به سیل گرسنگان ده، که علف می‌چرند، صد نفر دیگر هم اضافه کنیم، که این‌ها هم بایستی بروند به چرا، وضع بهتر از آن چه که هست، نخواهد شد.

واقعیت اینست که در یک اقتصاد سالم و پیشرفته کشاورزی - صنعتی، در نسبت شاغلین، تعداد کارگران و کارمندان به ۸۵ تا ۹۰٪ باید برسد و تعداد کارکنان اقتصاد کشاورزی باید تا ۱۵ - ۱۰ درصد پایین بیاید. در ایالات متحده آمریکا حتی این رقم به ۵ - ۶ درصد رسیده، یعنی از نیروی شاغل در کشور بیش از ۵ - ۶ درصد در تولید کشاورزی فعال نیست. در کشورهایی که وضع دشوارتر است، معمولاً بایستی به سطح ۱۲ تا ۱۴ درصد رسید.

تغییر ساختار طبقاتی مردم با پیشرفت روند صنعتی شدن
کشور - نمونه: کشور اتحاد شوروی

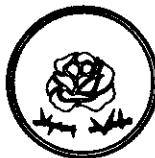
۱۹۸۱	۱۹۷۹	۱۹۷۰	۱۹۵۴	۱۹۳۹	
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	کل ساکنین در سنین کار
۶۰/۵	۶۰/-	۵۷/۴	۵۰/۲	۳۳/۷	کارگر کارخانه

۸۶/۲	۸۵/۱	۷۹/۵	۶۸/۳	۵۰/۲	کارگران و کارمندان
۱۳/۸	۱۴/۹	۲۰/۵	۳۱/۴	۴۷/۲	دهقانان و واحدهای تعاونی و کارکنان تعاونی اصناف تولیدی
۰/-	۰/-	۰/-	۰/۳	۲/۶	دهقان‌های منفرد و پیشه‌وران منفرد

ما الان هنوز نیمی از افراد آماده به‌کارمان در ده هستند، و این بار را نمی‌بایستی سنگین‌تر کرد، برای این‌که با سنگین شدن این بار، فقر بیشتر می‌شود. بایستی اقتصاد صنعتی و کشاورزی را در راهی که تمام کشور-های پیشرو جهان، کشورهایی که توانسته‌اند مسئله عقب‌افتادگی را حل کنند، به پیش برد. این راه‌ها دیگر تنها به‌ایدئولوژی مربوط نیست. این راه‌های علمی است. این مربوط نیست به این‌که مذهب این کشور یا آن کشور چیست. مثل اشکال مبارزه با بی‌سوادبست، که می‌شود یاد گرفت که در کشورهای دیگر، در مدت‌های بسیار کوتاه، چطور توانستند این مسائل را حل کنند. باکمال تأسف، در نتیجه فعالیت فوق‌العاده مخرب نیروهای امپریالیستی و در نتیجه این‌که بخشی از نیروهای انقلابی راستین و اصیل در دام تحریرات هرروزه نیروهای امپریالیستی برای ایجاد جو ضدکشورهای سوسیالیستی، ضد نظام سوسیالیستی افتاده‌اند، هنوز نمی‌توان از تجربیات کشورهای سوسیالیستی استفاده کرد. در حالی که ما می‌توانیم از راه‌های پیموده شده در کشورهای سوسیالیستی، که همه آن‌ها دردهای اجتماعی نظیر دردهای جامعه‌ما داشته‌اند، برای از بین بردن و شفادادن این دردها و برای رفتن به سمت پیشرفت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی استفاده کنیم. ما می‌توانیم از آن‌ها خیلی چیز یاد بگیریم، بدون این‌که ضرورت داشته‌باشد که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در مسائل ایدئولوژیک تغییر نظر بدهد. این درست مثل همان اتومبیل و همان هواپیمایی است که ما از دنیای پیشرفته صنعتی می‌خریم و از آن استفاده می‌کنیم. برداشت‌های علمی برای حل مسائل دشوار اجتماعی و اقتصادی هم عین همان‌هاست. این‌ها تجربه دسته‌جمعی بشریت است که طی تاریخ، خلق‌ها توانسته‌اند از هم یاد بگیرند، از هم کمک بگیرند و از نسلی به نسلی منتقل کنند و مسائل دشوار را حل کنند. ما باید ببینیم که کدام مسئله دشوار، نظیر آن‌چه که ما داریم، در کجای دنیا وجود داشته و چطور حل شده، و بهترین شکل حل شده را یاد بگیریم و مسائل دشوار خودمان را حل بکنیم - از جمله دشوارترین این مسائل، که عبارتست

از حرکت به سوی خودکفایی برای تامین عدالت اجتماعی .
ما خیال می‌کنیم که دوستان ما در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران ،
هنوز توجه لازم و عمیق به این مسئله را ، با در نظر گرفتن همه دشواری‌هایش
و راه‌های چیره‌شدن بر این دشواری‌ها ، نباموخته‌اند ، و هنوز تجربه بیشتری
لازم است برای این‌که در این زمینه پیشرفت‌های جدی و بنیادی انجام گیرد .

www.iran-archive.com



حزب توده ایران

بهاء ۴۵ ریال

1,50 DM